

بسم الله الرحمن الرحيم

اذان و اقامه در اسلام

نوشته: موسی خسروی

شناسنامه

فهرست

عنوان صفحه

مقدمه 5

بخش اول: تشریح اذان و اقامه

- تشریح اذان و اقامه 9

- جبرئیل، اولین مؤذن 12

- موارد استفاده دیگر اذان 14

بخش دوم: فرازهای اذان و اقامه

- تفسیر فرازهای اذان و اقامه 21

- تفسیری دیگر از امیرالمؤمنین «علیه السلام» 24

- تعداد جملات در اذان و اقامه 31

- حکایت و تکرار اذان 31

- دعای بعد از اذان 33

بخش سوم: ثواب مؤذن

- ثواب مؤذن در روایات 37

- ثواب اذان در بیان بلال، مؤذن رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم» 43

- حق مؤذن از نظر امام زین العابدین «علیه السلام» 46

بخش چهارم: شهادت به ولایت در اذان و اقامه

- ولایت در راستای شریعت 49

- شهادت خداوند و پیامبر خدا به ولایت علی «علیه السلام» 54

- شهادت حمزه سیدالشهداء به ولایت علی «علیه السلام» 55

- گواهی عباس عموی دیگر پیامبر 58

- ابن عباس و گواهی او به هنگام مرگ 59

- شهادت سلمان و ابوذر به ولایت علی «علیه السلام» 61
- شهادت حضرت مهدی (عج) به ولایت علی «علیه السلام» 62
- نظر علمای شیعه درباره شهادت ثالثه در اذان 63
- مؤذن خداوند در آخرت 68
- بخش پنجم: احکام اذان و اقامه
- اذان و اقامه ، استحباب یا وجوب 71
- اذان در چند مورد ساقط است 73
- خلاصه‌ای از شرایط اذان و اقامه 75
- مستحبات اذان و اقامه 76
- بخش ششم: داستان‌های مؤذنین در اسلام
- بلال و اذان ناتمام 81
- مهاجرت بلال به شام 85
- اذان بلال بر فراز کعبه 87
- اذان بلال در قیامت 88
- اذان گورا در حال اذان شهید کردند 88
- بانگ اذان و رنجش معاویه از آن 91
- اذان و برهان بوعلی‌سینا 92
- اذانی در دل صحرای کربلا 93
- اذانی دیگر در تاریخ کربلا 95
- کيفر مؤذنی خیانت‌پیشه 98
- مؤذنی که زیانکار شد 108
- دو مؤذن و سوء عاقبت 109
- اذان در اسارت 112

مقدمه

حمد و سپاس ایزد منان را سزااست که توفیق عنایت فرمود تا در راه گسترش دین و آیین پاکش گامی بردارم. شاید حقیقت جویان و مخصوصاً سرسپردگان آستان ولایت از این رهگذر بهره بگیرند و من نیز سهمی در این بهره داشته باشم. علی جان ای مولای برتر و والایم! این اثر را از همان لحظه نگارش به شما تقدیم نمودم. شما که طبق فرموده خود، مؤذن دنیا و آخرتید و اعلام و اعلان توحید و نبوت و ولایت را با جان و دل و تمام وجود برعهده گرفتید. امیدوارم بتوانم با عنایت و لطف بیکران شما راه پرییچ و خم دنیا را بسوی بهشت برین به همراه رهروان این راه، بدون بیم و خطر، آسوده و سالم ببیمایم و پیوسته دستی به دامن پرفیض و عنایت شما داشته باشم، ان شاءالله.

این مجموعه در شش بخش تنظیم شده است.

بخش اول: تشریح اذان و اقامه

بخش دوم: تعداد جملات اذان و اقامه و تفسیر آن.

بخش سوم: ثواب مؤذن.

بخش چهارم: نظر فقهای شیعه و بعضی از اهل سنت در مورد شهادت به ولایت در اذان

بخش پنجم: احکام اذان و اقامه

بخش ششم: داستانهایی از اذان گویان در اسلام

بخش اول

تشریح اذان و اقامه

تشریح اذان و اقامه

« و اذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزواً و لعباً ذلك بانهم قوم لا يعقلون »
(سوره مائده آیه 58)

کیفیت تشریح اذان و زمان آن از مسائلی است که درباره آن آراء مختلفی وجود دارد. در تفسیر نمونه (1) تحت عنوان اذان شعار بزرگ اسلام، چنین آمده است:

« هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظایف فردی و اجتماعی شعاری داشته است این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده تری دیده می شود. مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می کنند. ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می شود که به مراتب رساتر و مؤثرتر است. جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که بقول نویسنده تفسیر «المنار» بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می شنوند به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می کنند، سپس نامبرده نقل می کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از نصاری را دیده اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند.»

چه شعاری رساتر از آن که با نام خدای بزرگ آغاز می گردد، با گواهی به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج می گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می پذیرد، با نام خدا «الله» شروع می شود و با نام خدا «الله» پایان می پذیرد، جمله ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است لذا در روایات اسلامی روی اذان گفتن تأکید زیادی شده است. در روایت معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده که اذان گوین در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند (2) این بلندی در حقیقت همان بلندپایگی مقام رهبری و دعوت دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است.

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از مأذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می شود، مانند ندای روح افزای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال گوشه‌های مسلمانان راستین را نوازش می دهد و برجان بدخواهان ریشه و اضطراب می افکند و آن یکی از رموز بقای اسلام است.

شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار داشت:

تا هنگامی که نام محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بر مأذنه ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است، امکان ندارد پایه های سیاست ما در سرزمینهای اسلامی استوار و برقرار گردد» (3) در مورد تشریح اذان در این تفسیر چنین آمده است: در پاره ای از روایات، که از طریق اهل تسنن نقل شده، مطالب شگفت انگیزی در مورد تشریح اذان دیده می شود که با منطق اسلامی سازگار نیست؛ از جمله اینکه نقل کرده اند:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به دنبال درخواست اصحاب، که نشانه ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود، با دوستان خود مشورت کرد و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن پرچم مخصوص، روشن کردن آتش یا زدن ناقوس مطرح کردند ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچکدام را نپذیرفت. تا اینکه عبدالله بن زید و عمر بن خطاب در خواب دیدند که شخصی به آنها دستور می دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد و پیامبر آن را پذیرفت (4).

ولی این روایت ساختگی بوده و توهینی به مقام شامخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) محسوب می شود که به جای تکیه بر وحی، روی خواب افراد تکیه کند و مبنای دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلکه همانطور که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است، اذان از طریق وحی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تعلیم داده شد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر دامان علی (علیه السلام) بود. جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تعلیم داد. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سر خود را برداشت، از علی (علیه السلام) سؤال کرد: آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی؟ حضرت عرض کرد: آری. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بار دیگر پرسید: به خاطر سپردی؟ گفت: آری. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بلال را (که صدای رسایی داشت) حاضر کن و اذان و اقامه را به او تعلیم ده. علی (علیه السلام) بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد (5).

علامه مجلسی در این مورد می نویسد باید توجه داشت که اذان و اقامه به اتفاق اصحاب امامیه بوسیله وحی تشریح شده است. اما علمای عامه معتقدند که اذان را عبدالله بن زید در خواب دید و عمر نیز در خواب همان را مشاهده کرد (6).

«قال ابن عقيل اجتمعت الشيعة على ان الصادق عليه السلام لعن قوماً زعموا ان النبي اخذ الاذان من عبدالله بن زيد فقال ينزل الوحي على نبيكم فيزعمون انه اخذ الاذان من عبدالله بن زيد؟»

ابن عقيل می گوید شیعه اتفاق دارند بر اینکه امام صادق (علیه السلام) لعنت کرده کسانی را که معتقدند پیامبر اذان را از عبدالله بن زید گرفته است.

پس حضرت می فرماید: وحی بر پیامبر نازل می شود، آنگاه خیال می کنند اذان را از عبدالله بن زید آموخته است (7)؟!

جبرئیل، اولین مؤذن

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: وقتی به معراج رفتم و به سدره المنتهی رسیدم... ناگاه مشاهده کردم فرشته ای اذان می گوید. آن فرشته در آسمان قبل از آن شب دیده نشده بود.

فرشته گفت: «اللَّهُ اكبر، اللَّهُ اكبر» خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید؛ من بزرگترم (از آنکه به وصف درآیم).

او گفت: «اشهدان لا اله الا الله، اشهدان لا اله الا الله» باز خداوند فرمود: راست می گوید، خدایی جز من نیست.

ادامه داد: «اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان محمداً رسول الله» فرمود: راست می گوید، محمد بنده من و پیامبری است که او را برگزیده‌ام.

گفت: «حیّ علی الصلوة، حیّ علی الصلوة» فرمود: راست می گوید بنده دعوت می کند به دستور واجب، هر که با رغبت و میل به امید ثواب بسوی این دستور بشتابد «كانت كفارة لما مضى من ذنوبه» نماز کفاره گناهان گذشته او است.

باز فرشته گفت: «حی علی الفلاح، حی علی الفلاح». خداوند فرمود: آری، نماز صلاح و نجات و فلاح است. پس از آن من امامت ملائکه را عهده‌دار شدم و نماز جماعتی با فرشته‌ها خواندم. چنانکه قبلاً امامت انبیاء را در بیت المقدس کرده بودم(8).

اما اذان جبرئیل که قبل از سدره المنتهی گفته شد چنین است: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود جبرئیل در شب معراج مرا به محلی رسانید، پرسید: می‌دانی در کجا هستی؟ گفتم: نه. گفت: اینجا بیت المقدس است؛ بیت‌الله اقصی. در اینجا حشر و نشر است. جبرئیل در بیت المقدس بپا ایستاد و انگشت سبابه دست راست خود را در گوش راست نهاد و شروع به گفتن اذان نمود، دو جمله دو جمله (یعنی مثلاً «الله اکبر، الله اکبر») که در آخر آن دو بار گفت «حی علی خیر العمل» اذان که تمام شد اقامه را شروع کرد باز، دو جمله دو جمله، اقامه را نیز پایان داد و در آخر آن دو مرتبه گفت: «قد قامت الصلوة» انبیاء دعوت جبرئیل را لبیک گفتند و چهار هزار و چهارصد و چهارده نفر از انبیاء جمع شدند و هر کدام در محل خویش در صفی ایستادند. من چنین پنداشتم که جبرئیل اقامه نماز خواهد کرد. اما وقتی صف‌ها مرتب شد، بازویم را گرفت و گفت: یا محمد! پیش برو و بر برادران خویش نماز بگذار. تو خاتمی و خاتم بر مختوم (کسانی که پیش از تو آمده اند) مقدم است(9). پس اولین اذان توسط جبرئیل در بیت المقدس و اذان دوم توسط فرشته مخصوص در سدره المنتهی گفته شد. باور کردنی نیست چنین شعاری با جملاتی که فقط می‌تواند انشاء و ابداع خدا باشد (که از طریق وحی بوسیله پیک بزرگ خداوند، جبرئیل، به ما مسلمانان ارزانی شده) با خواب عبدالله بن زید و... ابداع گردیده باشد.

موارد استفاده دیگر اذان

اذان و اقامه چنانکه اکنون بین ما مسلمانان جهت اعلام اجتماع برای برگزاری نماز در مساجد و مخصوصاً اعلام فرا رسیدن وقت نماز بکار برده می‌شود تنها برای این کار تشریح نشده است. کاربرد اذان و اقامه در موارد دیگری نیز هست که به شرح آن می‌پردازیم؛

اول - اذان و اقامه در گوش نوزاد: امام صادق(علیه السلام) فرمود: وقتی فرزند متولد شد(10) در گوش راست او اذان گفته شود و در گوش چپش اقامه. در روایت مستدرک الوسائل(11) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: این کار موجب حفظ فرزند از شیطان می‌شود.

دوم - اذان در گوش کسی که بداخلاق است، موجب رفع سوء خلق می‌شود. در میزان الحکمة می‌نویسد: امام صادق(علیه السلام) فرمود: «من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه». هر که بداخلاق بود اذان در گوشش بگوید. امام صادق(علیه السلام) از آباء خود از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: گوشت بخورید زیرا گوشت انسان، از گوشت می‌روید. هر کس چهل روز گوشت نخورد، بداخلاق می‌شود. اگر یکی از شما بداخلاق بود در گوش او تمام اذان را بگوید(12).

سوم - اذان گفتن در بیابانهای وحشتناک موجب آرامش خاطر و آسایش دل و طرد موجودات زیانبخش می‌گردد. امام صادق(علیه السلام) در روایت زید زراد می‌فرماید: هرگاه راه را گم کردی با صدای بلند اذان بگو «ترشد و تصیب الطریق ان شاء الله» راهنمایی خواهی شد و راه را پیدا خواهی کرد ان شاء الله. چهارم - اذان موجب رفع بیماری است. مُفضَّل بن عمر از امام صادق(علیه السلام) نقل می‌کند که یکی از غلامان آقا خدمتش رسید در حالی که بیمار بود. امام پرسید: چرا رنگت پریده؟ گفت: فدایت شوم مبتلا به تبی شده ام که یک ماه تمام است مرا رها نمی‌کند. بدنبال معالجه، هرچه طبیب‌ها دستور داده اند عمل کرده ام ولی ابداً سودی نبخشید.

فقال له الصادق(علیه السلام) «حل ازارک و ادخل راسک فی قمیصک و اذن واقم و اقرأ سورة الحمد سبع مرات» فرمود: گریبان پیراهن خود را بگشا و سر در گریبان خود ببر و اذان و اقامه بگو سپس هفت مرتبه سوره حمد را بخوان. گفت: همین کار را کردم «فکانما نشطت من عقال» گویی تمام بندها و گره‌های وجودم گشوده شد و آسوده شدم(13).

باید توجه داشت که او ابتدا راه علاج و مسیر ظاهری را پیموده بود و نتیجه نگرفته بود سپس امام او را با عنایت خویش بدینوسیله معالجه کردند. ما در عین حال که اثر اذان و اقامه را نفی نمی‌کنیم اما این نکته را توجه می‌دهیم که اگر شما چنین کردی و سودی نبخشید، می‌دانی در تأثیر این قبیل دعاها شک کنی؛ زیرا ممکن است درباره این شخص نفس امام اثر خاصی نموده باشد و در مورد شما مصالح دیگر مانع از آن اثر شود. البته به امید چنین اثری ما هم اگر دچار این مشکل شدیم، خوبست از اذان استفاده کنیم.

پنجم - نوشتن اذان و اقامه و تعلیق آن بالای سر مریض موجب رفع سردرد می شود. شیخ طبرسی در کتاب «عده السفر و عمدة الحضر» می نویسد: از ائمه (علیهم السلام) روایت شده که برای رفع سردرد اذان و اقامه را بنویسید و بالای سر شخص مبتلا به سردرد، بیاویزید(14).

ششم - با صدای بلند اذان گفتن در منزل موجب رفع بیماریها و تکثیر نسل می شود(15). هشام بن ابراهیم نقل می کند به حضرت رضا(علیه السلام) از بیماری خود شکایت کردم و گفتم: فرزند هم برایم متولد نمی شود. حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: در منزل با صدای بلند اذان بگو «ففعلت ذلك فذهب الله سقمی و کثر ولدی» این کار را کردم، خداوند بیماریم را برطرف کرد و چند فرزند به من داد.

هفتم - اذان رفع گرفتاری از انسان در سفر می نماید و حافظ او از شر شیاطین است. زید زراد در کتاب خود آورده است که(16) سالی با دوستان به حج مشرف شدیم، وقتی نزدیک خرابه های مدینه رسیدیم، یکی از دوستانمان گم شد هرچه او را جستیم پیدا نکردیم. حکایت او را در مدینه به بعضی گفتیم. گفتند: جن ها او را برده اند. خدمت حضرت صادق(علیه السلام) رسیدم و ماجرا را شرح دادم.

امام فرمود: برو همانجایی که گم شد و با صدای بلند بگو «یا صالح بن علی! یقول لك جعفر بن محمد هكذا عاهدت و عاقدت الجن علی بن ابی طالب». ای صالح بن علی! حضرت صادق(علیه السلام) می فرماید: آیا جنیان با علی بن ابی طالب اینگونه عهد و پیمان بستند؟ فلان رفیق ما را پیدا کن و به ما برسان. بعد حضرت صادق(علیه السلام) فرمود که بگو ای جنیان شما را قسم می دهم به همان قسمی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) داد که دوست مرا رها کنید و او را به راه خود برگردانید.

گفت: من دستور امام را انجام دادم. طولی نکشید که دیدم رفیقم از يك خرابه خارج شد. پرسیدم: چه شد؛ کجا رفته بودی؟! گفت: ناگهان شخصی را دیدم که به زیبایی او کسی را ندیده بودم. گفت: آقا گمان می کنم تو از دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستی؟ گفتم: آری. گفت: در این نزدیکی شخصی از آل محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) هست، نمی خواهی ثواب زیارت او را دریابی و سلام به او بدهی؟! گفتم: چرا. از بین این دیوارها رفتیم خودش هم جلو می رفت. خیلی دور نشده بودیم که متوجه شدم کسی دیده نمی شود. از این وضع حالت غش به من دست داد و بیهوش بودم تا همین الان. حالا شخصی آمد و مرا به پشت برداشت و آورد سر راه گذاشت. من جریان او را خدمت حضرت صادق(علیه السلام) عرض کردم. حضرت فرمود: نوعی از جنیان هستند که انسان را گمراه می کنند. اگر در بیابان يك نفر را تنها دیدید از او راه نپرسید. اگر راهنمایی هم کرد به حرف او گوش نکنید. اگر دیدی کسی در خرابه ای و یا بیابانی متوجه تو است در چهره او اذان بگو با صدای بلند و این دعا را بخوان «سبحان الله جعل فی السماء نجوماً رجوماً للشیاطین عزمت عليك یا خبیث بعزیمة الله التی عزم بها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) و رمیت بسهم الله المصیب الذی لایخطی و جعلت سمع الله علی سمعک و بصرک و ذللتک بعزة الله و قهرت سلطانک بسلطان الله یا خبیث لاسبیل لك».

با خواندن این دعا ان شاء الله بر او پیروز خواهی شد. اگر راه را گم کردی، با صدای بلند اذان بگو و این دعا را بخوان: «یا سیارة الله دلونا علی الطریق یرحمک الله، ارشدونا یرشدکم الله» اگر راه را جستی بهتر و گرنه با این جملات فریاد بزن: «یا عتاة الجن و یا مردة الشیاطین ارشدونی و دلونی الطریق و الا اسرعت لکم بسهم الله المصیب ایاکم عزیمة علی بن ابی طالب(علیه السلام) یا مردة الشیاطین ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان مبین. الله غالبکم بحیذہ الغالب و قاهرکم بسلطانه القاهر و دلکم بعزہ المتین فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلنت و هو رب العرش العظیم» صدایت را به اذان بلندکن راه را پیدا می کنی ان شاء الله(17).

هشتم - مورد دیگر از استحباب اذان گفتن، اذان است پشت سر مسافر(18).

بخش دوم

فرازهای اذان و اقامه

تفسیر فرازهای اذان و اقامه
« و اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللّٰه »
« سوره جمعه قسمتی از آیه 9 »

گاهی انسان که غرق در نعمت می شود اهمیت آن نعمت را درک نمی کند چنانکه فرموده اند: «نعمتان مجهولتان الصحة والامان» سلامتی و امنیت دو نعمت مجهول است که انسان هنگام استفاده از این نعمت‌ها قدر و ارزش آن را نمی یابد، اما اگر از دست داد آنگاه متوجه اهمیت این نعمت‌های می شود. «تعرف الاشیاء باضدادها» هر چیزی با ضد آن درک و شناخته می شود. اگر همیشه روز باشد قدر شب را نمی دانی و اگر همیشه شب باشد، قدر روز را نخواهی شناخت.

چون صبح و شام و گاه و بیگاه طنین جانفزای اذان بطور عادی و معمولی به گوش ما می رسد، قدر این سروش رحمانی و این نغمه آسمانی را که از سدرة المنتهی از مصدر عزت و جلال پروردگار راهی آسمان دنیا شده نمی دانیم. گاهی خوب است انسان فکر کند. سکوت شب و نسیم ملایم و آرامش معمول سحرگاهان در تمام موجودات زنده؛ همه این خاموشی‌ها و فراموشیها و سکوت و آرامش‌ها و خواب و بیهوشی‌ها را ناگاه جمله ای برفراز مأذنه از هم می‌پاشد و صدایی از نای مؤذنی بلند می شود: ای جهانیان! ای انسانها و ای پرندگان و ای فرشتگان «اللّٰه اکبر».

بپاخیزید زندگی را با لطف خداوند منان آغاز کنید و از مواهب حیات در همین دل شب بهره مند شوید. او را می ستایم و او را حتی از جولان اندیشه خود برتر می دانم و بزرگتر و برتر از هر توصیفی می‌شمارم. شما هم با من هماهنگ شوید، همه بگوییم «اللّٰه اکبر».

از اندیشه تابناک وارثین وحی و امامت بشنویم. فضل بن شاذان، از حضرت رضا (علیه السلام) نقل می کند (19) که فرمود: خداوند به علل زیادی به مردم دستور داده که اذان بگویند؛ از آن جمله اینکه: فراموش شدن را بیاد آورد و غفلت زدگان را بیدار کند. آنها را که هنوز در خوابند و اطلاع از وقت نماز ندارند متوجه کند.

مؤذن فریاد می زند بندگان خدا! اینک بپاخیزید برای عبادت خالق و روی به این وظیفه با اهمیت آورید. او در دل آسمانها فریاد می زند: خدا یکتا است «اللّٰه اکبر» او ایمان خود را با این جملات اعلان می نماید و اسلام را به فراموشکاران عرضه می دارد. نامش را مؤذن گفته اند؛ زیرا با جملات اذان اعلام نماز می کند.

اولین کلمه اش «اللّٰه» است در «اللّٰه اکبر» و همچنین آخرین کلمه اش «اللّٰه» است در «لااله الا اللّٰه» خداوند خواسته است اول، با نام او آغاز کنند و آخر به نام او ختم نمایند.

مؤذن دوبار می گوید «اشهدان لااله الا اللّٰه» تا در گوش شنوندگان تکرار شود و اگر غفلت زده‌ای مرتبه اول متوجه نشد، مرتبه دوم بداند و بفهمد که «جهان هستی به یکتایی خدا گواهی می دهد».

دیگر اینکه نماز دو رکعت دو رکعت است، اذان نیز دو عبارت دو عبارت است. در ابتدای اذان چهار مرتبه «اللّٰه اکبر» می گوید زیرا ابتدای ترمم و آغاز اعلام است؛ دو مرتبه اول موجب بیداری شنونده می شود تا توجه به اذان نماید و جملات بعد را به گوش هوش بسپارد.

بعد از تکبیر، دو شهادت می دهد: شهادت اول «اشهدان لاله الا لله» توحید و یکتایی خدا را ثابت می کند و شهادت دوم «اشهدان محمداً رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم» رسالت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را، تا بفهماند اطاعت هر دو (خدا و پیامبر) بهم پیوسته است و هم از آن جهت که اصل ایمان همین دو گواهی است (20). و این دوبار گفتن به منزله دو شاهد است که در اثبات حقوق (در اسلام) نیاز به دو شاهد داریم. انسان در اذان اقرار به یکتایی خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) می نماید. با همین اقرار، تمام لوازم ایمان را می پذیرد؛ زیرا اصل ایمان اعتقاد به خدا و پیامبر است. پس از این دو گواهی، مردم را به نماز دعوت می کند «حی علی الصلوة»؛ زیرا اذان برای اعلام نماز تشریح شده است. دعوتی است از جانب خدا برای انجام نماز. پس از آن دعوت به رستگاری «حی علی الفلاح» و دعوت به بهترین عمل «حی علی خیر العمل» می باشد و بالاخره آخر اذان بنام خداوند ختم می شود «لا اله الا الله» چنانکه اولش نیز بنام او شروع گردید (21).

تفسیری دیگر از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) فرمود: در مسجد نشسته بودیم که مؤذن برای اذان بالای مناره رفت و شروع به گفتن اذان کرد، گفت: «الله اکبر الله اکبر».

اشک از دیدگان پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرو ریخت و ما نیز از گریه او شروع به گریه کردیم. مؤذن اذان خود را تمام کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: می دانید مؤذن چه می گوید. گفتیم: خدا و پیامبر و وصی پیامبرش می دانند. فرمود: اگر بدانید چه می گوید «لضحکتکم قلیلاً و لبکیتم کثیراً» کم خواهید خندید و زیاد گریه خواهید کرد.

«الله اکبر» معنی های زیادی دارد. یکی از آنها که مؤذن می گوید خدا بزرگتر است مربوط به قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت و قدرت و حلم و کرم و جود و عطا و کبریایی اوست. وقتی مؤذن می گوید «الله اکبر» او اعتراف می کند که خلق و امر، مربوط به خداست و با اراده او جهان هستی به وجود آمده و هر چه جهانیان دارند از اوست و همه به سوی او باز می گردند. او قبل از هر چیز بوده و بعد از همه چیز خواهد بود. پیوسته او بر تمام جهان حاکم است به طوری که درک نمی شود و در همه اشیاء است به صورتی که نمی توان محدودش نمود. «فهو الباقی و کل شیء دونه فان» او پایدار است و همه جهان غیر از او فانی است (22).

معنی دوم «الله اکبر» یعنی علیم و خبیر است؛ آنچه بوده و آنچه خواهد بود می داند گرچه هنوز نیامده باشد.

معنی سوم «الله اکبر» یعنی قادر بر هر چیزی است و آنچه را بخواهد، بر آن قدرت دارد. در قدرتش قوی است و بر جهان مخلوقات مقتدر است. قدرت در ذات اوست و بر تمام اشیاء به طور عمومی قدرت دارد. هر چیزی را بخواهد با یک اراده بوجود می آید «فانما یقول له کن فیکون».

معنی چهارم «الله اکبر» در ارتباط با حلم و کرم اوست «یحلم کانه لایعلم و یصفح کانه لایبری و یستر کانه لایعصی، لایعجل بالعقوبه کرمأ و صفحاً و حلماً» چنان حلم می ورزد (نسبت به خطاکار) که گویی خیر ندارد. و چنان چشم می پوشد از گنهکار که گویی نمی بیند و چنان پرده پوشی می کند که گویی عمل خلافی نشده. بواسطه کرم و گذشت و حلمی که دارد، در کیفر دادن عجله ندارد.

معنی پنجم در «الله اکبر» یعنی با جود و پر عطا است و کریم فعال است.

معنی ششم «الله اکبر» از خداوند نفی کیفیت می کند، گویا می گوید: خداوند اجل و برتر از آن است که ستایشگران بتوانند آنچنان که هست او را ستایش کنند؛ زیرا آنها به قدر فهم و درک خود او را می ستایند «لا علی قدر عظمت» نه به اندازه عظمت و جلال او. «علواً کبیراً» خداوند بزرگتر است از آنکه ستایشگران بتوانند او را چنانکه هست بستانند.

معنی هفتم «الله اکبر» می گوید که خداوند اعلی و اجل است. او بی نیاز از جهانیان است. نیازی به اعمال بندگان خویش ندارد.

اما «اشهدان لاله الا لله» معنایش این است که گواهی بر یکتایی خدا صحیح نیست مگر معرفت قلبی باشد (نه، تنها اعتراف با زبان) گویا می گوید: می دانم معبودی جز خدای متعال نیست و هر معبودی جز خدا باطل است و با زبان خویش اقرار می کنم به آنچه اعتقاد دارم «لا اله الا لله» و گواهی می دهم که پناهی جز او نیست و هیچ راه نجاتی از شر شروران و فتنه فتنه انگیزان وجود ندارد جز توجه به ساحت مقدس او.

در مرتبه دوم که می گوید «اشهدان لاله الا لله» یعنی هدایت کننده ای جز خدا نیست و راهنمایی جز او وجود ندارد. خدا را گواه می گیرم به اینکه من معتقدم «لا اله الا لله». آسمان نشینان و ساکنان زمین و تمام فرشتگان جهان و همه جهانیان و همه کوهها و درختها و جنبندگان و هر تر و خشکی را گواه می گیرم به اینکه شهادت می دهم خالق جز خدای یکتا نیست و هیچ رازق و معبود و زیان بخش و سودرسان و گیرنده و رهاکننده و عطاکننده و

مانع و دفاع‌کننده و خیرخواه و کافی و شفا‌دهنده و مقدم و موخری وجود ندارد جز خدای یکتا «لا اله الا الله» و الامر تبارک‌الله رب العالمین «خلق و امر از اوست، برتر و منزّه است پروردگار جهانیان.

اما «اشهد ان محمداً رسول الله» می‌گوید: خدا را گواه می‌گیرم که محمد بنده و پیامبر و نبی و وصی و برگزیده اوست. او را با دلایل آشکار و دین حق برای ارشاد تمام جهانیان فرستاده، فرستاده تا بر تمام ادیان پیروزش کند، گرچه مشرکین را بد آید.

تمام آسمان نشینان و ساکنان زمین از پیامبران و مرسلین و ملائکه تا همه انسانها را گواه می‌گیرم بر اینکه شهادت می‌دهم محمد سید و سرور اولین و آخرین است.

در مرتبه دوم می‌گوید گواهی می‌دهم انسان نیازی به دیگری ندارد جز نیاز به خدای یکتا و قهار که بی نیاز از تمام جهانیان است. او محمد را بشیر و نذیر و دعوت‌کننده بسوی خدا و چراغ روشن راهنما بسوی مردم گسیل داشته است «فمن انكره و جده و لم يؤمن به ادخله الله عزوجل نارجهنم خالداً مخلداً لا ینفک عنه ابداً» هرکس منکر رسالت او باشد و قبول نکند و ایمان نیاورد، خداوند او را برای همیشه وارد جهنم می‌نماید و هرگز از آن رهائی ندارد.

اما «حی علی الصلوة» یعنی بشتابید بسوی بهترین عملتان و بسوی دعوت خدایتان، سرعت بگیرید بسوی مغفرت پروردگارتان و خاموش کردن آتشی که بر پشت خود افروخته آید و آزاد کردن خویشتن از بار سنگین گناهانی که مرتکب شده آید، تا خداوند گناهان شما را بپوشاند و بیمارزد و تبدیل به حسنه نماید، او خداوند کریم و ذوالفضل عظیم است، اینک به ما مسلمانان اجازه داده به در خانه اش برویم و در پیشگاهش بایستیم.

در مرتبه دوم می‌گوید: «قوموا الی مناجات ربکم و عرض حاجاتکم علی ربکم و توسلوا الیه بکلامه و تشفقوا به و اکثروا الذکر و القنوت و الرکوع و السجود و الخضوع و الخشوع و ارفعوا الیه حوائجکم فقد اذن لنا فی ذلك»

اینک آماده شوید برای مناجات با خدا و عرض نیاز و حاجات خود بر او. از کلام خودش مدد بگیرید و آن را واسطه قرار دهید. بسیار یادش کنید و زیاد قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع داشته باشید. اینک حاجات خود را به در خانه او ببرید، خودش اجازه به ما داده (حرکت کنید).

اما «حی علی الفلاح» یعنی روی آورید به زندگی پایدار و نجات همیشگی، روی آورید به حیاتی که مرگ ندارد و نعمتهایی که فناپذیر نیست و قدرتی که زوال ندارد و به نشاطی که حزن ندارد و انیسی که با او وحشت وجود ندارد و نوری که ظلمت با آن نیست و گشایشی که تنگی در آن راه ندارد و بهجت و سروری که پایان ندارد و ثروتی که فقر در آن نیست و صحتی که بیماری در آن نباشد و عزتی که ذلت‌ندارد و قدرتی که ضعف نمی‌پذیرد. اینک بشتابید به سوی سرور دنیا و آخرت و نجات در آن.

در مرتبه دوم که می‌گوید: «حی علی الفلاح» اعلام می‌کند سبقت بگیرید به آنچه شما را دعوت کردم، به کرامت بی پایان، منت عظیم، نعمت با ارزش، فوز عظیم و نعمت ابد در جوار محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در جایگاه راستان و پیشگاه پروردگار توانا.

اما مؤذن که می‌گوید «الله اکبر» اعلام می‌کند که خداوند بزرگتر از آن است که بنده اش بداند چه مقام و منزلتی تهیه دیده است برای بنده ای که دعوتش را اجابت نماید، اطاعت کند و معرفت پیدا کند، عبادت نماید و به یاد او باشد، به ذکرش مشغول شود، دوستش بدارد، به او انس بگیرد، اطمینان و وثوق به او پیدا کند، بیم از او و امید به او داشته باشد، مشتاق پروردگارش باشد و رضایت به حکم و قضایش دهد.

در مرتبه دوم که می‌گوید «الله اکبر» اعلام می‌کند خداوند اجل از آن است که احدی مقدار کرامتش را نسبت به اولیانش و عفویش را نسبت به اعدانش و عفو و غفران و نعمتش را نسبت به کسانی که دعوتش را پذیرفته اند و پیامبرش را گرامی داشته اند و مقدار عذاب و سخت‌گیری اش را نسبت به منکرین نبوت و مخالفین او بداند.

اما گفتن «لا اله الا الله» معنی اش این است که «الله الحجة البالغة بالرسول و الرساله والبیان و الدعوة». خداوند حجت را تمام نموده با رسول و رسالت و با بیان و دعوت. او بزرگتر از آن است که کسی بتواند دلیلی برای عدم گرایش خود بیاورد. هرکه پذیرا شد دارای نور و کرامت است و هرکه منکر شد، خداوند بی نیاز از جهانیان است و او سریعترین حساب‌گران است و معنی «قد قامت الصلوة» در اقامه این است که «حان وقت الزيارة و المناجاة و قضاء الحوائج و درک المنی و الوصول الی الله عز و جل و الی کرامته و غفرانه و عفو و رضوانه»

هنگام دیدار رسید و هنگام مناجات و برآورده شدن حاجات و رسیدن به آرزوها شد و هنگام رسیدن به پیشگاه پروردگار و عنایت و آمرزش و عفو و رضایت خدا رسید. (خدایا به همه دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) توفیق‌قدردانی از این موهبت را عنایت فرما)

قال الصدوق (رحمه الله) «انما ترك الراوي ذكر حى على خير العمل لتقية» راوى ذكر حى على خير العمل را از جهت تقية ترك کرده است (که عمر از گفتن این ذکر مانع شده بود زیرا مدعى بود اگر مردم بدانند نماز بهترين عمل است ديگر به جهاد روى نمى آورند(23).

در روايت ديگر از امام صادق(عليه السلام) سؤال شد از «حى على خير العمل» فرمود: «خير العمل الولاية» بهترين عمل ولايت است. در خبر ديگر مى فرمايد «خير العمل بر فاطمة و ولدها» بهترين عمل، نيکى به فاطمه زهرا(عليها السلام) و فرزندان اوست.

علامه مجلسى در پايان خبر مى نويسد: اينکه اميرالمؤمنين (عليه السلام) «حى على خير العمل» را تفسير نکرده ممکن است از آن جهت باشد که هرچه مؤذن آن روز مى گفته تفسير نموده (مؤذن آن وقت «حى على خير العمل» را نيمى گفته). تاويل خير العمل به ولايت، منافات ندارد با اينکه «حى على خير العمل» جزء فصول اذان باشد زیرا ولايت از بزرگترين شروط صحت نماز و قبول آن است.

«يحتمل ان يكون المعنى ان الصلوة التى هي خير العمل هي ماكانت مقرونة بالولاية و بر فاطمة و ولدها صلوات الله عليهم.»

ممکن است منظور اين باشد: نمازی که خير العمل و بهترين کار است نمازی است که مقرون به ولايت و بر و نيکى به فاطمه و فرزندان فاطمه(عليها السلام) باشد(24). اهميت اذان و اقامه از اين چند روايت کاملاً مشهود است.

از امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) نقل شده است که هرکس اذان و اقامه را بگويد پشت سرش دو صف از ملائکه به نماز مى ايستند اما کسى که اقامه تنها را بگويد و اذان را نگويد يك صف از ملائکه پشت سرش نماز خواهند خواند(25).

از پيامبر اکرم(صلى الله عليه وآله وسلم) (26) در وصيتش نقل شده که فرمود: اى اباذر خداوند افتخار مى کند نزد ملائکه بر سه نفر:

اول شخصى که در سرزمين قفر و بيابان خشک، صبحگاه اذان و سپس اقامه مى گويد بعد به نماز مى ايستد. خداوند به ملائکه مى فرمايد: ملائکه من تماشا کنيد بنده ام را، مشغول نماز است در حالى که احدى جز من او را نيمى بيند. آنگاه هفتاد هزار فرشته فرود مى آيند و پشت سر او نماز مى خوانند و تا صبح روز بعد براى او استغفار مى کنند... اباذر اگر بنده اى در سرزمين قفر و بيابانى خشک وضو بگيرد يا تيمم کند بعد اذان و اقامه بگويد و نماز بخواند خداوند به ملائکه دستور مى دهد صفى پشت سر او بينند که سر و ته صف ديده نشود (از کثرت) با رکوع او به رکوع مى روند و با سجده اش سجده مى کنند و دعائش را (امين) مى گويند. اباذر! اگر اقامه را تنها و بدون اذان بگويد، با او نماز نيمى خوانند مگر همان دو فرشته اى که مأمور خودش هستند. (27)

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ان اهل السماء لايسمعون من اهل الارض شيئاً الا الاذان(28).
پيامبر اکرم(صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: اهل آسمان از اهل زمين چيزى جز اذان نيمى شنوند.

تعداد جملات در اذان و اقامه

هر روز و هر شب ندای «الله اکبر» را بگوش جان و دل مى شنويم و اين طنين روح ما را تازه مى کند. در مورد تعداد جملات و فصول اذان و اقامه در عروة الوثقى چنين آمده است:

«فصول الاذان ثمانية عشر: «الله اکبر» اربع مرات و «اشهدان لاله الاالله» و «اشهدان محمداً رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)» و «حى على الصلوة» و «حى على الفلاح» و «حى على خير العمل» و «الله اکبر» و «لاله الاالله» کل واحد مرتان.»

اذان 18 جمله است چهار مرتبه «الله اکبر». جملات بعد هر کدام دو مرتبه. «اشهدان لاله الاالله» و اشهدان محمداً رسول الله و حى على الصلوة و حى على الفلاح و حى على خير العمل و الله اکبر و لاله الاالله». اما جملات اقامه هفده جمله است که اول آن دو «الله اکبر» دارد و بعد از «حى على خير العمل» دو مرتبه «قدقامت الصلوة» بايد گفت و در آخر يك مرتبه «لاله الاالله»

در مورد «اشهدان علياً ولى الله» صاحب عروة آن را جزء اذان و اقامه نيمى داند که ما در بخش چهارم کتاب در اين مورد بحث کرده ايم.

حکاييت و تکرار اذان

ديگر از مسائل مربوط به اذان، حکاييت اذان است که وقتى مؤذن شروع به اذان مى کند انسان اذان او را با خود تکرار کند که اين کار فوايد بسيارى دارد؛ از آن جمله، فقر و نيازمندى را از انسان برطرف مى کند. راوندى مى

نویسد: شخصی به حضرت صادق (علیه السلام) شکایت از فقر و تنگدستی کرد. حضرت فرمود: «اذن کما سمعت الاذان کما یؤذن المؤمن». هر وقت صدای اذان را شنیدی مانند مؤذن اذان بگو (29). در مکارم الاخلاق و مجالس صدوق نیز می نویسند: هرکسی صدای اذان را بشنود و مانند مؤذن اذان بگوید، روزی اش زیاد می گردد.

سلیمان بن عقیل نقل می کند که به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: چرا انسان باید صدای اذان مؤذن را تقلید نماید و هر چه او گفت بگوید اگرچه در حال تخلی (دستشویی) باشد؟ «قال: ان ذلك یزید فی الرزق» این کار موجب افزایش روزی می شود (30).

ابوبصیر گفت: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: اگر اذان را شنیدی و در آن موقع در حال تخلی (دستشویی) بودی گفته مؤذن را حکایت کن و تکرار نما. مبدا ذکر خدا را [حتی] در آن حال واگذاری «لان ذکر الله حسن علی کل حال» زیرا یاد خدا خوب است در هر حال.

حضرت موسی (علیه السلام) در ضمن مناجات خود با خدا گفت: خدایا آیا تو دوری از من تا فریاد بزیم یا نزدیکی تا آهسته مناجات کنم؟! «فقال موسی انی اکون فی حال اجلك ان اذکک فیها. قال یا موسی! اذکرنی علی کل حال.»

گفت: خدایا! من (گاهی) در حالی هستم که مقامت را بالاتر از آن می بینم که در آن حال با تو سخن گویم. فرمود: یا موسی! در هر حال به یاد من باش. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: سه چیز است که آن را ترک نمی کند مگر شخص عاجز و ناتوان: 1- شخصی که بشنود مؤذن اذان می گوید ولی او حکایت اذان را ننماید 2- کسی که جنازه ای را ببیند و به صاحبان عزا سلام ندهد و دست به اطراف جنازه نیاندازد (برای شرکت در تشییع) 3- کسی که امام را در حال سجده ببیند و تکبیر نکوید و اهمیتی به آن ندهد (31).

دعای بعد از اذان

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: هرکس هنگام شنیدن اذان صبح بگوید: «اللهم انی اسئلك باقبال نهارك و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک [و تسبیح ملائکتک] ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم.» و همین دعا را هنگام شنیدن اذان مغرب نیز بگوید اگر آن روز از دنیا برود، نائب از دنیا رفته است (32). (البته باید توجه داشت صبح بگویی «اللهم انی اسئلك باقبال نهارك و ادبار لیلک...» ولی در مغرب بگویی «باقبال لیلک و ادبار نهارك.»)

بخش سوم

ثواب مؤذن

ثواب مؤذن در روایات

یکی از کارهای بسیار با ارزش در اسلام اعلان وقت نماز و مناجات با خدا در صبح و شام و حتی در ابتدای ظهر است بطوری که مؤمنین وقت شناس یا خود مبادرت به اذان نمایند و یا با شنیدن آن، اذان مؤذن را حکایت کنند. استاد ما (حضرت آیت الله شیخ هاشم قزوینی رضوان الله علیه) که یکی از اعظم مدرسین حوزه علمیه مشهد بود در درس، شاگردان خویش را به گفتن اذان توصیه می کرد. متأسفانه همانگونه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش بینی کرده بود این کار حالا از رسم افتاده و دیگر کمتر کسی به سراغ اذان گفتن می رود. مگر همان اذانی که از رادیو یا تلویزیون و یا بلندگوهای مساجد شنیده می شود.

خواننده عزیز! شاید شما هم مثل من اذان گفتن برایت دشوار باشد و احیاناً چنین کاری را دون شأن و مقام و شخصیت خود بدانی، که کنار خیابان یا کوچه و بازار یا میان منزل بایستی و اذان بگویی. اما افسوس از اینکه ما جداً در جمع آوری ثواب و بدست آوردن حسنات همت نمی کنیم. خداوند می خواهد وقتی هنگام مناجات و دعوت به پیشگاهش می رسد، انسان فریاد بزند «الله اکبر» و اعلام نماید «حی علی الصلوة» بشتابید بسوی نماز. بشتابید بسوی رستگاری. بشتابید بسوی بهترین عمل. همه بدانند زمان مهمترین کار رسیده و در این هنگام همه کارها باید تحت الشعاع نماز قرار گیرد و انسان از همه کارها دست بکشد.

در کتاب مجموعه ورام می نویسد: سابقاً مردم چنین بودند، وقتی صدای اذان بلند می شد، آهنگری که پتک را برای کوفتن بر آهن بلند کرده بود بر زمین می نهاد و می گفت: منادی خدا ندا می دهد کاری مهمتر پیش آمده است یا خیاط که سوزن را به دست گرفته بود و آماده بود تا نخ را در آن قرار دهد و بدوختن ادامه دهد، نخ و سوزن را کنار می نهاد و می گفت خیر و برکت در کاری نیست که چنین موقعی انجام گیرد، باید ندای پروردگار را اجابت کرد.

اینک به ثواب مؤذن و ارزش آن توجه نمایید:

امام باقر (علیه السلام) فرمود: هرکس ده سال در راه خدا اذان بگوید. خداوند او را می آمرزد. هر تر و خشکی که صدایش را بشنود او را تصدیق می کند و هرکسی در مسجد با او به نماز بایستد، از نماز آن نمازگزار سهمی می برد و هرکس با صدای او نماز بخواند به تعداد آنها به مؤذن حسنه می دهد (33).

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در روز قیامت مؤذنین سربلند می باشند. (یعنی اذان گویان از همه مردم گردنشان افراشته تر است و برای دریافت ثواب و عطای خداوند سربلندند).

در عوالی اللئالی از بلال روایت شده که گفت: شنیدم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود: هرکس در راه خدا اذان بگوید گرچه يك نماز باشد اما برای خدا و بدون چشمداشتی از غیر، فقط برای تقرب به خدا باشد. «غفر الله له ما سلف من ذنوبه و من علیه بالعصمة فیما بقی من عمره و جمع بینة و بین الشهداء فی الجنة» (34) خداوند گناهان گذشته او را می آمرزد و بر او منت می نهد به اینکه در بقیه عمر او را از ارتکاب معاصی نگه دارد و بین او و شهدا در بهشت جمع نماید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود که به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردیم: آقا شما چنان ما را تشویق به اذان فرمودید که بیم آن داریم که امت شما در راه گفتن اذان به یکدیگر با شمشیر حمله کنند. فرمود: اما هرکسی اذان نخواهد گفت (35).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «یحشر المؤمنون یوم القیامة اطول اعناقاً ینادون بشهادة ان لا اله الا الله»

مؤذنین در روز قیامت از همه مردم گردن افراشته تر محشور می شوند در حالی که شهادت به «لا اله الا الله» می دهند.

معنی گردن افراشته تر یعنی سربلند می کنند تا به رحمت خدا و عنایتش نایل شوند. برخلاف کسانی که تبهکارند. قرآن کریم می فرماید: «ولو تری اذالمجرمون ناکسوا رؤوسهم عند ربهم»، و آن هنگام که ببینی تبهکاران در مقابل خدایشان سر بریزر انداخته اند...

پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: «لو يعلم الناس ما فی الاذان والصف الاول ثم لایجدوا الا ان یستهموا لفعلوا»

اگر مردم بدانند برای اذان گو و ایستادن در صف اول جماعت چقدر ثواب است در این دو مورد ازدحام می شود و چاره ای جز قرعه کشی نمی باشد (36).

در روایت دیگر پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (می فرماید: اذان گویان گردن افراشته ترین مردم خواهند بود و هرکس هفت سال اذان بگوید در قبر عذاب نمی شود. باز می فرماید «یکتاب للمؤذن عند اذانه اربعون و مائة حسنة و عند الاقامة عشرون و مائة حسنة» (37).

به مؤذن در هنگام اذان صد و چهل حسنه می دهند و برای اقامه صد و بیست حسنه .

پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: هرکس دوازده سال اذان بگوید بهشت برای او واجب می شود و در هر بار که اذان می گوید شصت حسنه و در هر اقامه سی حسنه به او می دهند (38).

پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: سه نفرند که بیم از حساب ندارند و از صیحه آسمانی و فزع اکبر نخواهند ترسید: اول شخصی که قرآن را حفظ کند و عمل به آن نماید او به پیشگاه خداوند به صورت سیدی بزرگوار خواهد آمد. دوم مؤذنی که هفت سال بدون اجر و پاداش اذان بگوید. سوم بنده ای که اطاعت خدا کند. (39)

پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: هرکس يك سال با نیت صادق اذان بگوید روز قیامت او را بر در بهشت نگه می دارند و می گویند هرکس را که مایلی شفاعت کن. (40)

رسول خدا) صلی الله علیه وآله وسلم (می فرماید: مؤذن در هنگام اذان چون شهیدی است که در خون خود می غلند و هر تر و خشکی با زبان خودش گواهی به اذان او می دهد. وقتی بمیرد زمین به بدن او کاری ندارد. (41)

در خبر دیگر پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: روز قیامت يك منادی فریاد می زند: میهمانان خدا کجایند؟! پس روزه داران می آیند. سپس منادی دیگری فریاد می زند: رعایت کنندگان ماه و خورشید کجایند؟ (یعنی کسانی که توجه به وقت نمازها برای اذان داشته اند کجایند؟! (پس مؤذنین می آیند. آنگاه سوار بر ناقه بهشتی می گردند در حالی که تاج کرامت بر سر دارند و به جانب بهشت رهسپار می شوند (42).

جابر بن عبدالله انصاری گفت: از پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (شنیدم که سه مرتبه فرمود: «اللهم اغفر للمؤذنین» گفتم یا رسول الله! ممکن است برای اذان گفتن با شمشیر به جان هم بیافتیم؛ برای ما دعا کردی آن چنان که برای مؤذنین دعا می کنی؟!

فرمود: جابر! بدان در آینده مردم اذان را به ضعف می سپارند. گوشتهایی که بر آتش جهنم حرام است، گوشت مؤذنین است (43).

در روایتی پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (می فرماید: «اما الاذان فانه یحشر المؤمنون من امتی مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین» (44).

اذان گویان اتمم با پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین محشور می شوند. این روایت نیز در ثواب مؤذن بسیار روح افزا است. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب مجالس نقل می کند امام صادق (علیه السلام) به نقل از پیامبر اکرم فرمود: هرکس برای خدا اذان بگوید و نظر دیگری نداشته باشد، خداوند ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق به او می دهد و به شفاعت او چهل هزار گنهار را می بخشد و روانه بهشت می کند. بدانید مؤذن وقتی بگوید «اشهدان لاله الا لله» نود هزار فرشته بر او صلوات می فرستند و برایش استغفار می کنند و در روز قیامت در سایه عرش خداست تا خداوند از حساب مردم فارغ شود. همچنین ثواب گفتن «اشهدان محمداً رسول الله» را چهل میلیون فرشته می نویسند.

و هرکس مداومت داشته باشد صف اول جماعت را و سعی کند که تکبیر اول امام را درک کند و مسلمانی را نیازارد، خداوند به او نیز همان اجر و پاداش مؤذن را در دنیا و آخرت دهد. (45)

چند روایت در مورد اجابت مؤذن، (یعنی اجابت ندای مؤذن و آماده شدن برای نماز) ذکر می شود تا شاید توفیق این اجابت نصیب همه ما بشود. امام (علیه السلام) می فرماید: اجابت مؤذن کفاره گناه است و رفتن به مسجد اطاعت خدا و پیامبر اوست و هر که مطیع خدا و پیامبر باشد خداوند او را با صدیقین و شهدا داخل بهشت می کند و در بهشت رفیق حضرت داود) علیه السلام (است و به اندازه حضرت داود) علیه السلام (به او ثواب می دهد. (46)

پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود: پذیرفتن ندای مؤذن رحمت است و ثواب آن بهشت خواهد بود. هر که نپذیرد با او در قیامت به خصومت می پردازم. خوشا به حال کسی که اجابت کند منادی خدا را و راهی مسجد شود. اجابت نخواهد کرد و به مسجد نمی رود مگر مؤمنی که اهل بهشت باشد. (47)

باز فرمود: هر که اجابت کند اذان مؤذن را و بپذیرد (سخن) علما را، روز قیامت در زیر پرچم من خواهد بود و در بهشت همسایه من است و خدا به او ثواب شصت نفر شهید را می دهد.

«قال من سمع الاذان فاجاب كان عندالله من السعداء» هر کس صدای اذان را بشنود و اجابت کند خداوند او را سعادت مند می گرداند.

«قال من لا يجيب داعي الله فليس له في الاسلام نصيب و من اجاب اشتاقت اليه الجنة» (48). هر کس پیام خدا را نپذیرد در اسلام نصیبی ندارد و هر که بپذیرد، بهشت مشتاق اوست.

و بالاخره می فرماید: «من اجاب داعي الله استغفرت له الملائكة و يدخل الجنة بغير حساب». هر که دعوت منادی خدا را بپذیرد ملائکه برای او استغفار می کنند و بدون حساب وارد بهشت می شود (49).

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: هر که صدای اذان را بشنود در حالی که در مسجد است و خارج شود منافق است مگر اینکه تصمیم داشته باشد برگردد، یا طهارت ندارد، می رود خود را طاهر کند (50).

«عنه انه قال ليؤذن لكم افسحكم و ليؤمكم افهكم» (51). (علی) علیه السلام می فرماید باید فصیح ترین شما اذان بگوید و فقیهترین شما امامت نماید.

ثواب اذان در بیان بلال، مؤذن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب مجالس نقل می کند از عبدالله بن علی که گفت متاعی از بصره به مصر می برم در بین راه پیرمردی را دیدم که چهره ای گندمگون داشت و جلوی سرش خالی از مو بود و موی سر و صورتش از کهنسالی سفید شده بود. با دو لنگ و حوله خود را پوشانده بود یکی سیاه و دیگری سفید. از همراهان خود پرسیدم: این مرد کیست؟ گفتند: بلال، مؤذن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

قلم خود را برداشتم و خدمتش رسیده، سلام کردم. پیرمرد جواب سلام را داد و گفت: «السلام عليك و رحمة الله و برکاته». گفتم: خدا رحمتت کند! مرا حدیثی بفرما از آنچه شنیده ای از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم).

گفت: از کجا می دانی من کیستم؟ گفتم: شما مؤذن پیامبری، اشک از دیده هایش جاری شد و مرا نیز به گریه انداخت بطوری که مردم اطراف ما جمع شدند و همه گریه می کردیم. بعد پرسید: پسر! اهل کجایی؟ گفتم: از

اهالی عراقم. گفت: به به! سکوت کرد، بعد فرمود: بنویس عراقی! «بسم الله الرحمن الرحيم» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم «المؤذنون امناء المؤمنین علی صلاتهم و صومهم و لحومهم و دماهم لا یسألون الله عز و جل شیئاً الا اعطاهم ولا یشفعون فی شیء الا شفوعا» مؤذنین امین بر نماز و روزه و گوشت و خون مؤمنین هستند.

از خدا چیزی نمی خواهند مگر اینکه خداوند عزیز به آنها خواهد داد و درباره کسی شفاعت نمی کنند مگر اینکه شفاعتشان پذیرفته است، هر کس چهار سال در راه خدا اذان بگوید خداوند او را روز قیامت با عمل چهل صدیق پاک و پاکیزه و مقبول برمی انگیزاند هر که بیست سال اذان بگوید خداوند او را روز قیامت در حالی محشور می کند که نوری دارد چون نور آسمان دنیا درخشان و هر که ده سال اذان بگوید خداوند او را ساکن در

قبه ابراهیم (علیه السلام) می کند (یا در درجه او) و هر که یک سال اذان بگوید خداوند روز قیامت او را محشور می کند در حالی که تمام گناهانش آمرزیده شده، هر چه باشد، اگر چه به اندازه کوه احد باشد.

گفتم: باز بفرمایید. گفت: این را حفظ کن و عمل نما و پاداش بگیر! پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر کس در راه خدا يك اذان بگوید با ایمان و تقرباً الی الله که در راه او باشد خداوند گناهان گذشته اش را می

آمرزد و بر او منت می نهد به حفاظت و عصمت از گناه در بقیه عمر و بین او و شهدا در بهشت جمع می کند.

سپس گفتم: خدا تو را رحمت کند، یکی از بهترین حدیثهایی که شنیده ای برایم نقل کن. دیدم باز اشکهایش چون سیلاب روان گردید و گفت: دل مرا شکستی. چنان گریه کرد که من نیز به گریه افتادم. سپس فرمود: بنویس؛ «بسم الله الرحمن الرحيم» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: روز قیامت خداوند در يك صحرا مردم را جمع می کند و فرشته ها را از پی مؤذنین می فرستد با پرچمهای نوری به همراه شترهایی از

زبرجد سبز، این شترها دارای خرام و شکم بندهایی از مشک اذفرند. مؤذنین بر آنها سوار می شوند و بر روی شترها به پا می ایستند، ملائکه شترداران ایشانند و با صدای بلند به اذان می پردازند.

سپس صدایش به گریه بلند شد. من نیز گریه کردم. پس از سکوت گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: آه! مرا بیاد سخنانی انداختی که از عزیزم رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده بودم که می فرمود: [سوگند] بر آن خدایی که مرا به حق برانگیخته، مؤذنان در قیامت در حالی که بر مرکبهای خود ایستاده اند از مردم می گذرند و می

گویند «الله اکبر، الله اکبر» این ندا که بلند می شود صدای ضجه اتم بلند می گردد.

پرسیدم: این ضجه چیست؟ فرمود: صدا به تسبیح و تحمید و تهلیل برمی دارند. وقتی مؤذنین گفتند: «اشهدان لاله الا لله» اتم می گویند: در دنیا او را می پرستیدیم. گفته می شود: راست می گویند. وقتی می گویند «اشهدان محمداً

الا لله» اتم می گویند: در دنیا او را می پرستیدیم. گفته می شود: راست می گویند. وقتی می گویند «اشهدان محمداً

الا لله» اتم می گویند: در دنیا او را می پرستیدیم. گفته می شود: راست می گویند. وقتی می گویند «اشهدان محمداً

رسول الله» امتم می گویند: این همان آقایی است که رسالت پروردگار را برای ما آورد و ما به او ایمان آوردیم با اینکه ندیدیم او را. به آنها گفته می شود: راست می گوید، او رسالت پروردگارتان را به شما رسانید و شما به او ایمان آوردید. شایسته است خداوند بین شما و پیامبرتان جمع نماید. مؤذنین را به منازل خود در بهشت می رسانند؛ جایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به دل کسی خطور کرده. «ثم نظر الی فقال لی ان استطعت و لاقوه الا بالله ان لاتموت الا مؤذناً فافعل» عبدالله بن علی می گوید: سپس بلال نگاهی به من کرد و گفت: تا زنده ای سعی کن (به یاری خدا) از مؤذنین بشمار آیی.

حق مؤذن از نظر امام زین العابدین (علیه السلام) در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) چنین آمده: «حق المؤمن ان تعلم انه مذكر لك ربك عز و جل وداع لك الی حظك و عونك علی قضاء فرض الله علیك فاشكره علی ذلك شكراً للمحسن الیک.» (52) حق مؤذن بر تو این است که بدانی او تو را به یاد پروردگار عزیزت می اندازد و دعوت می کند تو را که بهره و حظ زندگی خود را برگیری (با رفتن به مسجد و ادای نماز) و تو را کمک می کند برانجام فریضه ای که خداوند بر تو مقرر فرموده پس باید از او سپاسگزاری کنی چنانکه از یک نیکوکار به خود سپاسگزاری می کنی.

بخش چهارم

شهادت به ولایت

در اذان و اقامه

ولایت در راستای شریعت

قبیل از ورود به این بخش لازم است ابتدا اشاره ای به اهمیت اعتقاد به ولایت در راستای شریعت داشته باشیم. بنا به تصریح قرآن کریم ولایت جزء متمم و مکمل دین و آیین ماست. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.» (53) طبق تصریح مفسرین شیعه این آیه در روز غدیر خم نازل شد. علما و دانشمندان اهل سنت نیز اعتراف به نزول آیه در روز هجدهم ذیحجه دارند که بعد از اعلام ولایت علی (علیه السلام) نازل گردید. (جهت اطلاع بیشتر می توانید به جلد اول الغدیر صفحات 230 تا 232 مراجعه نمایید). از آن جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام)» از ابوسعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در غدیر خم علی (علیه

السلام) را به عنوان ولی به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه «الیوم اکملت لکم...» نازل شد. در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بالولاية لعلی من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله»

الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت پروردگارم و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بعد از من. سپس فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. خداوند آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد دشمن بدار، و هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار (54). به همین جهت در آیه قبل می فرماید «الیوم یس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون»

امروز دیگر کفار مایوس شدند از دین شما، از آنها نترسید و [آنها] از من بترسید. در تفسیر نمونه ذیل این آیه چنین آمده است: منظور، روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) امیرمؤمنان (علی) علیه السلام را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد. آن روز بود که کفار در میان امواج یأس فرو رفتند زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اوضاع به حال سابق برگردد (مخصوصاً که پیامبر پسری نداشت) و اسلام تدریجاً برچیده شود اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بی نظیر بود به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفته شد، یأس و نومیدی نسبت به شکست اسلام در آینده آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آیین اسلام ریشه دار و پایدار است.

در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بدون روشن شدن وضع آینده اسلام، این آیین به تکامل نهایی نمی رسید.

آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت.

در تاریخ بغداد ص 290 به شماره 4392 از شهر بن خویب از ابوهریره نقل می کند که گفت: هر که روز هجدهم ذیحجه روزه بگیرد به او ثواب شصت ماه روزه می دهند «و هو یوم غدیر خم لما اخذالنبی (صلی الله علیه وآله وسلم) بید علی بن ابی طالب فقال: الست ولی المؤمنین قالوا: بلی یا رسول الله! قال: من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب: یخ یخ لک یابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی کل مسلم فانزل الله الیوم اکملت لکم دینکم» ابوهریره می گوید: روز هجدهم ذیحجه روز غدیر خم است. همان روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و خطاب به مردم فرمود: مگر من ولی مؤمنین نیستم؟! گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: به به علی! تو مولای من و مولای همه مسلمانان شدی.

آنگاه این آیه نازل شد. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»...

پس به گواهی علمای اهل سنت و مخصوصاً نوشته تاریخ بغداد که از دانشمندان قرن چهارم هجری و متوفای سال 463 هجری بوده، آیه اکمال دین و اتمام نعمت با تصریح ابوهریره و سایر دانشمندان عامه در روز غدیر خم نازل شده است. با توضیحات قبل مسلم می شود که جزء مکمل دین و متمم نعمت الهی، ولایت علی (علیه السلام) و ائمه طاهرین است به ناچار شهادت به ولایت از گواهی به رسالت جدا نخواهد بود. اینک نظر دانشمندان را در این رابطه و کتابهایی را که در این رابطه نوشته شده است، ملاحظه فرمائید:

- ۱- سرالایمان، عبدالرزاق مقرر
 - ۲- شهادت ثلثه در اذان و اقامه، عبدالرضا ابراهیمی
 - ۳- الهدایة فی کون الشهادة فی الاذان و الاقامة جزء کسایر الاجزاء
 - ۴- رساله الحقوق، جلد 2، آیه الله میرزا آقا اصطهباناتی
 - ۵- کلمات الاعلام، آیه الله کاشف الغطاء (متوفی 1372 هجری)
 - ۶- حدائق، جلد 7 صفحه 403، یوسف بحرانی
 - ۷- جواهر، جلد 9، ص 87، شیخ محمد حسن (متوفی 1266)
 - ۸- مستمسک العروة، آیه الله حکیم
 - ۹- الشهادة بالولاية جزء الاذان، آیه الله سید حامد حسین (مؤلف کتاب عقبات الانوار) بنا به نقل آیه الله الشیخ محمد باقر بیرجندی (در کتاب وقایع الشهور و الايام، ص 17)
 - ۱۰- کلمات الاعلام حول جواز الشهادة بالولاية فی الاذان و الاقامة
- اینک به قسمتی از این تحقیقات اشاره می شود:

علامه مجلسی می‌نویسد: «بعید نیست شهادت به ولایت از اجزای مستحبه اذان باشد زیرا شیخ و علامه و شهید و دیگران اخباری در این مورد نقل نموده‌اند...» (55)

مؤید این مطلب روایتی است که شیخ طبرسی در احتجاج (56) از قاسم بن معاویه نقل کرده است که گفت: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: اینها حدیثی در معراج نقل می‌کنند که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در شب به معراج رفت، در عرش مشاهده کرد که نوشته شده: «لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: سبحان الله اینان همه چیز را تغییر داده‌اند حتی این را؟ گفتیم: آری. فرمود: خداوند وقتی عرش را آفرید بر آن نوشت:

«لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین»

بعد فرمود: این جملات را بر آب و کرسی و لوح و پیشانی اسرافیل و دو بال جبرئیل و اطراف آسمانها و زمینها و قلّه کوهها و چهره شمس و قمر نوشت.

«فاذا قال احدکم لا اله الا الله محمد رسول الله فلیقل: علی امیر المؤمنین» هرگاه یکی از شما گفت «لا اله الا الله محمد رسول الله» باید بگوید «علی امیر المؤمنین» علامه مجلسی می‌گوید: این دستور دلالت دارد که گفتن «علی ولی الله» به طور عموم مستحب است. اذان یکی از این موارد است که مؤذن پس از گفتن «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمد رسول الله» باید بگوید «وأن علیاً ولی الله». اگر کسی در اذان یا اقامه این جمله را نه به قصد جزئیت بلکه تیمناً و تبرکاً بگوید گناهی نکرده، زیرا علماء حرف زدن بین اذان و اقامه را تجویز نموده‌اند و این بهترین ذکر و دعاست. (57)

اینک دو روایت دیگر بر اینکه شایسته است نام علی (علیه السلام) را به همراه نام پیامبر بردن نقل می‌شود. در کتاب «هدایة الطالبین» آیه الله العظمی شیخ ضیاء الدین عراقی (58) آورده که سید نعمت الله جزائری به سند خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده که فرمود:

«یا علی ائی طلبت من الله جل جلاله ان ینذرك فی کل مورد ینذرنی فاجابنی فاستجاب لی.»

علی جان از خداوند عزیز خواستم در هر جا که نام مرا برده است نام تو را هم ببرد، پس خداوند درخواستم را قبول نمود.

مؤلف می‌گوید: یکی از آن موارد «اشهد أنّ علیاً ولیّ الله» است در اذان و اقامه.

باز در همان کتاب (ص 152) به نقل از غایة المرام در ضمن حدیثی طولانی آورده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «یا علی ما اکرمنی بکرامته الا اکرمک بمثلها». علی جان! خداوند به من کرامتی نفرموده مگر اینکه تو را نیز به مثل آن، کرامت کرده است.

مؤلف می‌گوید: یکی از کرامتها گفتن شهادت به ولایت است بعد از شهادت به «لا اله الا الله، محمد رسول الله.»

شهادت خداوند و پیامبر خدا به ولایت علی (علیه السلام)

صاحب کتاب شهادت ثلثه (59) ابتدای کتاب خود را به این صورت آغاز می‌کند: «اولین کسی که شهادت به ولایت امیر المؤمنین داد، خداست؛ به دلیل این حدیث از امالی شیخ صدوق: (60) عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: إنّ اول اهل بیت نوه الله باسمائنا انه لما خلق الله السماوات والارض امر منادياً ینادی فنادی «اشهدان لا اله الا الله (ثلاثاً) و «اشهدان محمد رسول الله» (ثلاثاً) و اشهد ان علیاً امیر المؤمنین حقاً (ثلاثاً)

فرمود ما اولین خانواده‌ای هستیم که خداوند نام ما را با صدای بلند در آسمانها و زمین برده، به گونه‌ای که وقتی آسمانها و زمین را آفرید به یک منادی فرمان داد فریاد زند «اشهد ان لا اله الا الله» سه مرتبه و فریاد زند «اشهد ان محمداً رسول الله» سه مرتبه و «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین حقاً» سه مرتبه.

پس از خداوند دومین شهادت دهنده رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است. ابن عباس نقل می‌کند: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) من قال «لا اله الا الله تفتحت له ابواب السماء و من تلاها «بمحمد رسول الله» تهلّل وجه الحق سبحانه و استبشر بذلك و من تلاها «بعلی ولی الله» غفر الله له ذنوبه و لو کانت بعدد قطر المطر (61) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

هر کس بگوید «لا اله الا الله» درهای آسمان به رویش گشوده می‌شود و هر که بعد از آن بگوید «محمد رسول الله» چهره خدا می‌درخشد و خوشحال می‌گردد و هر که بعد از آن بگوید «علی ولی الله» خداوند گناهانش را می‌آمرزد اگر چه به اندازه دانه‌های باران باشد.

شهادت حمزه سیدالشهداء به ولایت علی (علیه السلام)

حمزه سید الشهداء باید اقرار به ولایت علی (علیه السلام) بنماید
سید بن طاووس (قدس الله روحه) از کتاب وصیت عیسی بن مستفاد از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند
که فرمود: پدرم فرموده است وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کرد و جنگ بدر پیش آمد مردم را به بیعت مجدد
فرخواند و تمام مسلمانان نیز بیعت کردند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در خلوت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اطلاع می‌داد که از این جمعیت چه
کسانی به بیعت خود وفا می‌کنند و کدام وفا نخواهند کرد، اما علی (علیه السلام) را ملتزم می‌نمود که کتمان کند.
روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، علی و فاطمه زهرا و حمزه (علیهم السلام) را خواست و فرمود: با
من بیعت رضا کنید. حمزه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد با چه قرارهایی بیعت کنیم؟ مگر قبلاً بیعت نکردیم!
فرمود: یا اسدالله و اسد رسوله (ای شیر خدا و شیر پیامبر) باید با خدا و پیامبر بر وفاداری و استقامت و پایداری
نسبت به پسر برادرت بیعت کنی تا ایمان کامل پیدا کنی. حمزه گفت: بسیار خوب، اینک حاضریم و دست خود را
برای بیعت گشود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: دست خدا بالای دست شما است سپس موارد بیعت
را به تفصیل ذکر نمود: «علی امیرالمؤمنین و حمزه سیدالشهداء و جعفر الطیار فی الجنه و فاطمه سیده نساء
العالمین و السبطان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه هذا شرط من الله علی جمیع المسلمین من الجن و الانس
اجمعین فمن نکت فانما ینکت علی نفسه و من اوفی بما عاهد الله علیه فسیؤتیہ اجرًا عظیمًا» یعنی: علی (علیه السلام)
امیرالمؤمنین است حمزه سید الشهداء است. جعفر در بهشت پرواز می‌کند و فاطمه سرور زنان جهان است و دو
فرزند حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت‌اند این پیمانی است از جانب خدا برای تمام مسلمانان جهان از جن
و انس... «بعد این آیه را رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) تلاوت نمود:

«الذین ینبیینکم انما ینبیینکم الله»

این بیعت‌گیری تمام شد، مدتی گذشت تا در جنگ احد شبی که حمزه فردای آن شب شهید می‌شد، رسید. آن شب
پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عموی حمزه را خواست و فرمود: عمو جان حمزه! ممکن است برایت
پیش‌آمدی رخ دهد که دیگر همدیگر را نبینیم. اگر به پیشگاه پروردگار در عرش رفتی و از شرایع اسلام و شرایط
ایمان از تو پرسید چه خواهی گفت؟

اشک از چشمان حمزه جاری شد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! مرا راهنمایی فرما و به من بگو که چه باید
بگویم. فرمود: حمزه! باید خالصانه شهادت‌دهی به توحید (لا اله الا الله) و اینکه من پیامبر واقعی خداوند هستم.
حمزه گفت: قبول دارم و شهادت می‌دهم. فرمود: و نیز باید شهادت دهی که بهشت واقعیت دارد و جهنم هست و
قیامت بدون شك خواهد آمد و هر کس به مقدار نرّه‌ای عمل خوب انجام دهد خواهد دید و اگر به مقدار نرّه‌ای عمل
بد انجام دهد خواهد دید همچنین باید شهادت دهی «و ان علیاً امیرالمؤمنین»

علی امیرالمؤمنین است. حمزه گفت: شهادت می‌دهم و اقرار می‌کنم و ایمان دارم و تصدیق می‌نمایم. فرمود: پس
از این باید شهادت دهی که ائمه و پیشوایان دین از ذریه علی (علیه السلام) هستند. حسن و حسین و بقیه امامان از
فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشند.

باز حمزه گفت: ایمان دارم و تصدیق می‌کنم. فرمود: آنگاه باید گواهی بدهی که فاطمه سرور زنان جهان است و
بدانی که حمزه سید الشهداء است و شیر خدا و پیامبر اوست. حمزه تصدیق نمود و شهادت داد.

باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: و گواهی دهی که جعفر پسر برادرت با ملانکه در بهشت پرواز
خواهند کرد «و ان محمداً و آله خیر البریه» و بدانی که محمد و آلش بهترین مخلوقاتند.

«تؤمن یا حمزه بسرهم و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و یحیی علی ذلك و تموت توالی من والا هم و تعادی من
عاداهم» فرمود: باید به نهان و آشکار و ظاهر و باطن آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان بیاوری و با این
چنین ایمانی زندگی کنی و بمیری. دوستان آنها را دوست بداری و دشمنانشان را دشمن.

قال: نعم یا رسول الله اشهد الله و اشهدك و کفی بالله شهیداً فقال: رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) صدك الله
و وفقك.

حمزه گفت: آری (همینطور که می‌فرمایید پذیرفتم و ایمان دارم) خداوند و رسولش را بر ایمان خود گواه می‌گیرم،
شهادت به خداوند مرا کافی است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خدا تو را ثابت قدم بدارد و توفیقت
دهد. (62)

گواهی عباس، عموی دیگر پیامبر

سید بن طاووس از کتاب وصیت عیسی بن مستفاد نقل می‌کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در شب
درگذشت خود، عباس، عمویش، را خواست و با او خلوت کرد و گفت: عباس! بدان خداوند از من تعهد گرفته که

به عموم مردم و به خصوص به اهل بیت، ولایت علی را اعلام کنم. هر که مایل است ایمان بیاورد و هر که مایل نیست کفر ورزد.

یا ابوالفضل! عباس! اینک عهد و پیمان اسلام را تجدید بنما و فرمانروایی و امامت و امارت امامان را بپذیر. مبادا با زبان اقرار کنی و با دل انکار. آنگاه فرمود: با عزیزان خانوادهام به نزاع برخیزند و آنها را عقب بزنند و حکومت را خویشان صاحب شوند و بر آنها پیروز گردند، آنگاه گروهی را که خداوند عزیز کرده خوار نمایند و به گروهی که هرگز لیاقت این مقام را ندارند و نخواهند داشت، عزت بخشند. گرچه تلاش فراوان کنند و چشم به این مقام بدوزند.

عباس! خدا با من پیمان بسته که به حاضرین از جنّ و انس بگویم و به آنها دستور دهم به غایبین برسانند «فمن صدق علیاً و وزره و اطاعه و نصره و قبله و وادی ما علیه من الفرائض لله فقد بلغ حقیقة الایمان و من ابی الفرائض فقد احبط الله عمله حتی یلقى الله و لا حجة له عنده یا ابوالفضل فما انت قائل؟»

عباس! هر که علی را تصدیق نماید و یاور او باشد و واجبات را برای خدا بجا آورد، به حقیقت ایمان رسیده و هر که امتناع از فرائض داشته باشد، خداوند تمام اعمالش را از بین می‌برد و در حالی به ملاقات خداوند می‌رود که هیچ حجت و دلیلی ندارد. حالا بگو عباس! تو چه خواهی گفت؟ (آیا سخنانم را می‌پذیری؟)

قال: قبلت منك یا رسول الله و امنت بما جئت به و صدقت و سلّمت فاشهد علیّ.
گفت: از شما پذیرفتم و ایمان دارم به آنچه آورده‌ای و تصدیق می‌کنم و تسلیم هستم. شما گواه باش بر این ایمانم. (63)

ابن عباس و گواهی او به هنگام مرگ
عطاء گفت: هنگام بیماری ابن عباس در طائف که منجر به مرگ او شد، من با سی نفر از شیوخ طائف به دیدنش رفتم. بسیار ضعیف شده بود. سلام کردیم و نشستیم.

ابن عباس به من گفت: اینها کیانند؟ گفتم: شیوخ این شهر و ناحیه‌اند. شروع به نام بردن از آنها کردم: عبدالله بن سلمة بن حصرم طائفی و عمارة بن ابی الاحلج و... یكیك را نام بردم. این مشایخ دور ابن عباس را گرفته، گفتند: پسر عموی پیامبر! تو پیامبر اکرم را دیده‌ای و از او حدیثها شنیده‌ای، ما را در مورد اختلاف امت راجع به علی بن ابی طالب (علیه السلام) آگاه ساز. گروهی علی را بر دیگران مقدم می‌دارند و گروهی هم او را چهارمین نفر می‌دانند؟

ابن عباس آهی سرد کشید و گفت: شنیدم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که می‌فرمود: «علی مع الحق و الحق معه و هو الامام و الخلیفه من بعدی فمن تمسك به فاز و نجا و من تخلف عنه ضل و غوی، علی یكفنی و یغسلنی و یقضی ذینی و ابو سبیطی الحسن و الحسین و من صلب الحسین تخرج الائمة التسعة و منها مهدی هذه الامة»

علی با حق و حق با علی است. او امام و خلیفه بعد از من است. هر که به دامنش چنگ زد رستگار شد و نجات یافت و هر که از او منحرف شد گمراه گردید و بیچاره شد. علی مرا غسل می‌دهد و کفن می‌کند و قرضم را می‌پردازد. اوست پدر نوادهام حسن و حسین و از صلب حسین نه امام خواهند بود که یکی از آنها مهدی این امت است.

عبدالله بن سلمه گفت: پسر عموی پیامبر! چرا تا حال چنین به ما نگفتی؟ ابن عباس در پاسخ گفت: والله من آنچه شنیده بودم گفتم و نصیحت کردم اما مردم نامشان را دوست نمی‌دارند. سپس گفت: مردم! از خداوند بپرهیزید پرهیزی همراه با عبرت و در حال بیم و سرعت بسوی خیر، در جستجوی واقعیت باشید و از مسائل غیر واقعی فرار کنید و پیش از مردن برای آخرت خود عمل کنید.

و تمسکوا بالعروة الوثقی من عترة نبیکم فانی سمعته یقول: من تمسك بعترتی من بعدی کان من الفائزین.
به عترت پیامبر، این دستاویز محکم، چنگ زنید که خود از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: هر که به عترتم تمسک کند از رستگاران است. در این موقع با صدای بلند شروع به گریه کرد. حاضرین گفتند: تو با نسبتی که با پیامبر داری، چرا این چنین زار زار اشک می‌ریزی؟

گفت: عطاء! من برای دو چیز گریه می‌کنم «هول المطلع و فراق الاحب»
چگونه به پیشگاه خدا بروم و چگونه از عزیزانم جدا شوم.

وقتی مردم رفتند رو به من نمود و گفت: عطاء! دست مرا بگیر و ببر به صحن حیاط. با سعید دستان او را گرفتیم و به داخل حیاط آوردیم. در این موقع هر دو دست خود را به طرف آسمان گشود و گفت:

« اللهم انى اتقرب اليك بمحمد و آل محمد اللهم انى اتقرب اليك بولاية الشيخ على بن ابى طالب فمزال يكررها حتى وقع على الارض...»

خدايا من بسوى تو تقرب مى‌جويم به وسيله محمد و آل محمد. خدايا من بسوى تو تقرب مى‌جويم به ولايت بزرگ قوم، على بن ابى طالب، اين كلمه را آن قدر تکرار کرد که بر زمين افتاد. وقتى به سراغش رفتيم، ديديم از دنيا رفته (خداوند رحمتش کند).

شهادت سلمان و ابوذر به ولايت على (عليه السلام)

چنانکه ملاحظه مى‌کنيد آنها که با پيامبر (صلی الله عليه وآله وسلم) بودند مخصوصاً بستگان نزديک ايشان لازم بود که پيامبر آنها را به شهادت ثالثه و ولايت على بن ابى طالب (عليه السلام) در هر جا و هر مورد سفارش کند. حمزه را دوست مى‌داشت و نمى‌خواست بى ولايت على (عليه السلام) شهيد شود، به عباس هنگام مرگ سفارش کرد و ابن عباس نيز از او ياد گرفت که هنگام مرگ، چنين شهادت بدهد:

« لا اله الا الله، محمد رسول الله، على ولي الله.»

طبق روايتى که در کتاب «السلافة فى امر الخلافة» نقل شده است (64) سلمان فارسى و اباذر غفارى در زمان خود پيامبر (صلی الله عليه وآله وسلم) بعد از شهادت به رسالت در اذان مى‌گفتند «اشهد ان علياً ولي الله» صاحب کتاب شهادت ثالثه مى‌نويسد: ممکن است خود پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله وسلم) به او دستور داده باشد اگر مورد اعتراض قرار گرفت به آنها اين جواب را بدهد.

بالاخره در کتاب جواهر الولاية ص 380 مى‌نويسد سلمان فارسى پس از شهادت به رسالت گفت اشهد ان علياً ولي الله. شخصى خدمت پيامبر (صلی الله عليه وآله وسلم) رسيد و عرض کرد: چيزى را شنيدم که سابقه نداشت، سلمان پس از شهادت به رسالت، شهادت به ولايت على داد.

باز در همان کتاب مى‌نويسد: ان رجلاً دخل على رسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) فقال: يا رسول الله ان اباذر يذكر فى الاذان بعد الشهادة بالرسالة الشهادة لعلى بالولاية و يقول «اشهد ان علياً ولي الله» فقال: كذلك نسيتم قولى فى غدیر خم؛ من كنت مولاه ...

پس از جريان غدیر خم پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله وسلم) به اباذر گفت اذان بگويد اباذر پس از شهادت به رسالت گفت: اشهد ان علياً ولي الله.

مردى به شکايت خدمت پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله وسلم) رسيد و گفت اباذر در اذان بدعت گذاشت فرمودند: اين چنين گفتار مرا در غدیر خم فراموش کرديد که هر کسى من مولای اويم پس على (عليه السلام) مولای اوست. چنانکه ذکر کرديم صاحب کتاب شهادت ثالثه احتمال مى‌دهد خود رسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) به اباذر چنين دستور داده باشند و اين، احتمال خوبى است.

شهادت حضرت مهدى (عج) به ولايت على (عليه السلام)

در مورد شهادت ائمه (عليهم السلام) به ولايت اميرالمؤمنين (عليه السلام) از باب تبرک و تيمن به شهادت حضرت حجة بن الحسن المهدى (عجل الله تعالى فرجه الشريف) مى‌پردازيم. شيخ صدوق (اعلى الله مقامه الشريف) در کتاب اکمال الدين در ضمن دو روايت در مورد ميلاد حضرت مهدى (عليه السلام) به اين صورت گواهی حضرت حجة را به ولايت اميرالمؤمنين و ائمه (عليهم السلام) مى‌نگارد. (65)

« و اذا انا بالصبي (عليه السلام) ساجداً لوجهه جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابيته و هو يقول: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدى رسول الله و ان ابى اميرالمؤمنين» ثم عد اماماً اماماً الى ان بلغ الى نفسه.»

ناگهان ديدم کودک در حال سجده بر دو زانو نشسته و انگشت سبابه خود را بلند نموده، گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدى رسول الله و ان ابى اميرالمؤمنين» سپس يكيك امامان را نام برد تا رسيد به خودش.

در روايت دوم مى‌فرمايد «ثم قال: تكلم يا بنى. فقال: اشهد ان لا اله الا الله و ثنى بالصلاة على محمد و على اميرالمؤمنين و على الائمه الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.» (66)

امام حسن عسکرى (عليه السلام) فرمود: پسرم سخن بگو. کودک گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» سپس صلوات بر پيامبر اکرم و اميرالمؤمنين و بقيه ائمه طاهرين فرستاد.

نظر علمای شيعه درباره شهادت ثالثه در اذان

صاحب کتاب شهادت ثالثه در ارتباط با شهادت به ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) جدولی از علمای شیعه را که شهادت به ولایت را مستحب می‌دانند، تنظیم نموده است. ما نام و نظر چند نفر از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- علامه مجلسی (که ما قبلاً نظر ایشان را ذکر کردیم).

۲- شیخ یوسف بحرانی در کتاب الوائق

۳- وحید بهبهانی در حاشیه بر مدارک

۴- سید بحر العلوم در منظومه که می‌فرماید:

صلّ اذا ما اسم محمد بدا علیه والال فصل لتحمدا

و اکمل الشهادتین بالتی قد اکمل الدین بها والملة

یعنی: وقتی نام حضرت محمد را می‌بری صلوات بفرست به او و آتش تا کار پسندیده‌ای کرده باشی و دو شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله را با شهادت به ولایت علی(علیه السلام) تکمیل کن که دین و آئین به وسیله آن کامل شده است.

۵- کاشف الغطاء در کشف الغطاء

۶- سید علی طباطبایی در ریاض

۷- شیخ مرتضی انصاری در نخبه العباد

۸- ملا آقا در بندی در رساله عملیه

۹- میرزای شیرازی در مجمع الرسائل

۱۰- موسی محمد کاظم خراسانی در ذخیره العباد

۱۱- سید محمد کاظم یزدی در طریق النجاة

۱۲- شیخ عبدالله مامقانی در منهاج المتقین

۱۳- میرزای نائینی در وسیلة النجاة

۱۴- شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در حاشیه عروة

از علمای حاضر در آن زمان نیز سید محسن حکیم، سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالقاسم خوبی و سید محمود شاهرودی را نام می‌برد به اضافه چندین نفر دیگر.

علامه شیخ محمدحسن اصفهانی صاحب کتاب جواهر (متوفی سنه 1266) در کتاب نجات العباد می‌نویسد:

مستحب است صلوات بر پیامبر و آل او هنگام نام بردن آنها و مستحب است کامل کردن دو شهادت، به شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین حضرت علی(علیه السلام) در اذان و غیر اذان.»

شیخ مرتضی انصاری در رساله نخبه العباد می‌نویسد: «شهادت به ولایت جزء اذان نیست ولی مستحب است به قصد رجحان یا فی نفسه و یا با ذکر رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) آورده شود.» آیه الله خوبی در جواب استفتاء می‌فرماید: «جای شك نیست شهادت به ولایت علی(علیه السلام) گرچه جزء اذان و اقامه نباشد ولی «انها فی نفسها مستحبة بلا اشکال» این شهادت فی نفسه مستحب است» (67) و صاحب جواهر (در جلد نهم ص 87) می‌نویسد:

«فلولا تسالم الاصحاب لامکن دعوی الجزئیة بناءً علی صلاحية المشروعية الخصوصية و الامر سهل»

اگر همگامی با اصحاب نبود بنا بر مصلحت شرعی خصوصی، دعوی جزء بودن ولایت در اذان ممکن بود و این مطلب ساده ای است.

آیه الله سید عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب نص و اجتهاد می‌گوید: مستحب است در اذان و اقامه گفته شود «اشهد ان علیاً ولی الله» تا اینکه دو شهادت تکمیل شود.

آیه الله حکیم در مستمسک عروه (ج 4 ص 14) چنین می‌نگارد: «گاهی ممکن است گفتن «اشهد ان علیاً ولی الله» واجب باشد نه به قصد جزئیت.» آیه الله آل طاهر خمینی کتابی بنام الهدایة نگاشته است در اینکه شهادت به ولایت مثل سایر اجزاء جزء اذان و اقامه است. علامه ملا محمد تقی مجلسی پدر ملا محمد باقر مجلسی (رضوان الله علیهما) در جلد دوم روضة المتقین درباره شهادت به ولایت می‌نویسد: اخباری که دلالت دارد بر اضافه نمودن «اشهد ان علیاً ولی الله...» جزء اخبار اصول است و صحیح هست چنانکه محقق و علامه و شهید تصریح نموده‌اند. زیرا آنها چنین اخباری را نسبت به شذوذ داده‌اند و روایت شاذّ روایتی است که صحیح است اما مشهور نیست. با اینکه شیعه از دیرباز، از زمان قدیم، تا کنون عمل به گفتن شهادت به ولایت داشته‌اند ظاهر این است که اگر کسی چنین کند گناهکار نیست مگر اینکه به طور قطع، آن را مشروع بدانند که در این صورت خطاکار است

«و الاولی ان یقولہ علی انه جزء الایمان لا جزء الاذان» بهتر این است که این شهادت را به اعتقاد اینکه جزء ایمان است نه جزء اذان بگوید. شاید هم گفتن این شهادت معمول بوده ولی به واسطه تقیّه ترک شده است.» (68) در مستدرک الوسائل (جلد چهارم ص 76) از قول شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد گفتن «اشهد ان علیاً امیرالمؤمنین و آل محمد خیر البریه» بنابر اخبار شادّه، معمول نیست اگر کسی چنین بگوید «لم یأثم به» گناهی نکرده است.

علامه حاج میرزا حسن شعرانی در پاسخ به استفتاء عده‌ای از علمای اهل سنت درباره «اشهد ان علیاً ولی اللّٰه» در اذان و اقامه چنین می‌نویسد:

«بسم اللّٰه الرحمن الرحیم اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و شهادت به آن جزء ایمان است و در اذان نیز جائز است و اختلافی در این مورد بین فرقه‌های مختلف مسلمین وجود ندارد.

دلیل بر اینکه جزء ایمان است روایات زیادی است که از آن جمله روایت ترمذی است در کتاب خود (که یکی از صحاح سته است) از ام سلمه که می‌گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرمود: علی را منافق دوست ندارد و مؤمن با علی بغض نخواهد داشت پس هر که با علی (علیه السلام) بغض داشته باشد مؤمن نیست و هر که او را دوست بدارد مؤمن است و معنی اینکه ولایت جزء ایمان است همین است.

علی (علیه السلام) محبوبترین فرد نزد خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود بنا به تصریح حدیث «طیر مشوی» که بین همه مسلمانان معروف است.

اما گفتن این جمله در اذان جائز است، زیرا يك واقعت و حقیقتی است و قول مشروعی است که فقهای چهارگانه اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه مؤذن می‌تواند در بین اذان تکلم کند اما نه زیاد که مخلّ به موالات بین جمالات اذان باشد مگر احمد بن حنبل که گفته: جایز نیست تکلم به کلام نامشروع مانند غیبت و کذب که اذان با آن باطل می‌شود، اما سایر فقها باطل نمی‌دانند. کتابهای ایشان موجود و نظرشان مشهور است و به همین مطلب در ص 228 جلد اول کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه تصریح شده است.

[در پایان استفتاء می‌فرماید] «و اما ترکه فان کان عن عناد و بغض فهو خارج عن الایمان.»

اما ترك گفتن «اشهد ان علیاً ولی اللّٰه» در صورتی که از بغض و کینه و دشمنی باشد خارج از ایمان است. (69) عده‌ای از علماء از آیه الله العظمی سید احمد خوانساری متوفی در سال 1407 هجری سؤال کردند: آیا «اشهد ان علیاً ولی اللّٰه» جزء اذان و اقامه است؟ معظم له در پاسخ فرمودند: «از من بپرسید که آیا اذان و اقامه جزء «اشهد ان علیاً ولی اللّٰه» می‌باشد یا خیر.

در متن عروة الوثقی، صاحب عروه می‌نویسد: «و اما الشهادة لعلی بالولاية و امرة المؤمنین فلیست جزءاً منهما». شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جزء اذان و اقامه نیست. مرحوم میلانی در حاشیه می‌نویسد: «لکنها مکملّة للشهادة فینبغی ان یوتی بها» ولی شهادت به ولایت مکمل شهادت به توحید و نبوت است، پس شایسته است که آن را نیز ذکر کنند. مرحوم آیه الله سید محمود شاهرودی می‌نویسد: «اگر شهادت به ولایت داد باید قصد امتثال استحباب عومات مطلقه را بنماید چنانکه احوط و اولی این است که بعد از شهادت به رسالت، صلوات بر محمد و آلش به همین قصد بفرستد. (70)

مؤذن خداوند در آخرت

علامه مجلسی (در بحار الانوار در ج 39 ص 227) نقل می‌کند از ابن عباس که گفت: در قرآن آیه‌ای است که مردم آن را نمی‌شناسند این آیه «فادن مؤذن بینهم» (71) مؤذنی بین آنها فریاد می‌زند «أن لعنة الله علی الظالمین» ای یقول الا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی.

می‌گوید «که لعنت خدا بر ظالمین» یعنی آگاه باشید! لعنت خدا بر کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا سبک شمردند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: منظور از مؤذن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. در خطبه افتخار می‌فرماید: «و انا اذان الله فی الدنيا و مؤذنه فی الآخرة» و من اذان خدا در دنیا و مؤذنش در آخرت. منظورش این آیه سوّم سوره برائت است که: «اذان من اللّٰه و رسوله» (72) و همچنین آیه «فادن مؤذن»؛ زیرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دنیا منادی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دشمنانش بود (در تبلیغ آیات سوره برائت) و نیز منادی و مؤذن خدا در آخرت برای دشمنانش نیز گردید.

احکام اذان و اقامه

اذان و اقامه، استحباب یا وجوب

این بخش حاوی مسائل فقهی و فتوایی است که با رجوع به کتابهای رساله، بخشی از فتوای مجتهدین گذشته و یا حال در مورد مسائل اذان و اقامه در قسمتهای مختلف تذکر داده می‌شود. از این جهت ما در مورد این بخش، بیشتر از کتاب شریف عروة الوثقی، نسخه ای که در اختیار این جانب است و ده نفر از فقهای برجسته و اعظم دانشمندان شیعه بر آن حاشیه زده‌اند و نظرات خود را اظهار نموده‌اند، استفاده می‌کنیم. (73) در بحث اذان و اقامه آمده است:

حرفی نیست در استحباب مؤکد در مورد اذان و اقامه در نمازهای یومیه چه ادا انجام شود و چه قضا، چه در جماعت خوانده شود و چه فرادی در مسافرت و در غیر مسافرت برای زنان و مردان. اما بعضی از علماء قائل به وجوب اذان و اقامه شده‌اند و دسته‌ای این وجوب را اختصاص به نماز مغرب و صبح داده‌اند و برخی به نماز جماعت که اذان و اقامه را شرط صحت نماز جماعت دانسته‌اند.

در تحصیل ثواب جماعت صاحب عروة می‌نویسد: «اقوی، استحباب اذان است مطلقاً و احوط، ترك نکردن اقامه است برای مردان در غیر موارد سقوط (که بعداً ذکر خواهد شد) و در حال عجله و بالفور یا ضیق وقت». اینجا میدان اختلاف فتاوی از فقها و اعظم دانشمندان است که خلاصه آن چنین است:

امام خمینی (رضوان الله علیه) می‌فرماید: «اقوی استحباب اقامه است جز اینکه ترك اذان و اقامه موجب محروم شدن از ثواب بزرگی است». در میان علمایی که حاشیه بر این چاپ عروة دارند فقط آیه الله رفیعی می‌فرماید: «بل لا یبعد وجوبها علیهم» بعید نیست که اقامه بر مردها واجب باشد. چنانچه توجه کردید صاحب عروة نیز در مورد اقامه احتیاط مطلق به عدم ترك دارند که نباید مردان ترك کنند و آیه الله رفیعی، ترك را برای مردان جایز نمی‌دانند؛ ولی بقیه ترك اذان و اقامه را جایز می‌دانند، جز اینکه ترك را شایسته نمی‌دانند. آیه الله العظمی خوبی می‌نویسد «لا بأس بتركها و ان كانت رعاية الاحتیاط اولی» می‌توان اقامه را ترك کرد اما رعایت احتیاط بهتر است. اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب یومیه است. در مورد سایر نمازها سه مرتبه ندا می‌کنند «الصلوة» در مواردی نیز اذان و اقامه مستحب است؛ از جمله در گوش نوزاد (اذان در گوش راست نوزاد و اقامه در گوش چپ او) و در بیابانهای وحشت انگیز و در گوش کسی که چهل روز خوردن گوشت را ترك کرده (74) و در گوش انسان بداخلاق (بهتر است اذان را در گوش راست آنها بگویند).

اذان دو قسم است: اول اذان اعلام (که در سه وقت صبح و ظهر و مغرب گفته می‌شود)، دوم اذان نماز. اذان اعلام باید اول وقت نماز گفته شود و اما اذان نماز باید متصل به نماز باشد اگر چه آخر وقت باشد. در این نوع اذان قصد قربت لازم است همینطور در اقامه نماز.

اذان در چند مورد ساقط است

اول اذان نماز عصر روز جمعه وقتی که جمع بین نماز جمعه یا ظهر شود اما اگر بین آنها فاصله بیفتد، اذان ساقط نمی‌شود. دوم اذان نماز عصر روز عرفه وقتی با نماز ظهر جمع شود اما اگر جدا خوانده شد ساقط نمی‌شود. سوم اذان نماز عشا در ایلة المزدلفه اگر با نماز مغرب با هم خوانده شود. چهارم اذان نماز عصر و عشاء مستحاضه‌ایکه جمع می‌کند با ظهر و مغرب. پنجم مسلوس (که سلسله بول دارد) در بعضی موارد که جمع بین دو نماز می‌کند وقتی تصمیم دارد جمع کند بین دو نماز با يك وضو. منظور از تفریق و فاصله انداختن بین دو نماز این است که دو نماز را با فاصله زیاد بخواند، نه فاصله‌ای که بین دو نماز با خواندن تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) و یا تعقیب، پیش می‌آید (75) اقوی این است که سقوط در این موارد رخصت است (یعنی اجازه ترك داده اند و اگر هم اذان را بگوید اشکال ندارد) نه عزیمت (یعنی اینکه نتواند اذان را بگوید). (76)

برای کسی که می‌خواهد نماز قضای چند شبانه‌روز را بخواند جز در نماز اول که شروع می‌کند در بقیه اذان وارد نشده است؛ یعنی می‌تواند برای اولی اذان بگوید و برای بقیه فقط اقامه. آیت الله میلانی می‌فرماید به همان اذان اول اکتفا نماید (یعنی در بقیه نه اذان و نه اقامه بگوید).

در چند مورد اذان و اقامه ساقط می‌شود: اول کسی که وارد جماعتی می‌شود که اذان و اقامه را گفته‌اند گرچه او نشنیده و حضور نداشته است.

دوم: کسی که برای نماز وارد مسجد می‌شود در صورتی که نمازش را با جماعت بخواند یا فرادی در حالی که آنها مشغول نماز باشند یا نمازشان تمام شده اما صف‌ها بهم نخورده باشد؛ صاحب عروه می‌نویسد: اما سقوط در این مورد رخصت است نه عزیمت. با اینکه امام خمینی و خوانساری و قمی سقوط را عزیمت می‌دانند. سقوط در این مورد شش شرط دارد:

- ۱- نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشد نه یکی ادا و دیگری قضا.
- ۲- هر دو نماز در وقت مشترك باشد نه اینکه یکی نماز عصر می‌خواند داخل شونده می‌خواهد نماز مغرب بخواند.
- ۳- هر دو در يك مکان باشد نه یکی داخل مسجد و دیگری در خارج.
- ۴- برای نماز جماعت اذان و اقامه گفته باشند و اگر نگفته باشند از واردین ساقط نمی‌شود.
- ۵- نماز جماعت آنها درست باشد پس اگر نماز جماعت به جهتی درست نباشد (مثلاً اگر امام جماعت فاسق باشد با اطلاع مأمومین) اذان ساقط نمی‌شود.

۶- این حکم مربوط به مسجد است نه جاهای دیگر.

چون این سقوط رخصت است در هر موردی که شك کرد می‌تواند اذان و اقامه خود را بگوید. مثلاً در موردی که مکان یکی است و شخص نمی‌داند نماز ادا می‌خوانند یا قضا.

سومین مورد از موارد سقوط اذان و اقامه زمانی است که شخص، اذان یا اقامه دیگری را می‌شنود (چه گوینده امام باشد چه مأموم) به شرط اینکه ناقص نگوید (مثلاً اذان گو یا اقامه گو تنها يك فصل اذان یا اقامه را بگوید، یا آن را غلط ادا کند) در صورت نقص، شنونده می‌تواند قسمت ناقص را خودش بگوید.

چهارم: وقتی حکایت اذان یا اقامه دیگری را می‌کند می‌تواند به همان حکایت اکتفا نماید.

حکایت اذان در هنگام شنیدن آن مستحب است؛ چه اذان اعلام باشد یا اذان اعظام (یعنی اذان نماز) منظور از حکایت اذان یعنی آنچه مؤذن می‌گوید او نیز با فاصله کم تکرار نماید.

در مسئله 7- می‌فرماید ظاهراً فرقی بین شنیدن و گوش دادن نیست.

خلاصه‌ای از شرایط اذان و اقامه

اول: نیت است و ادامه آن تا آخر اذان و اقامه.

دوم: عقل و ایمان است (اما در مورد بلوغ، اقوی این است که بلوغ معتبر نیست مخصوصاً در اذان و بویژه در اذان اعلامی که می‌توان اکتفا به اذان و اقامه کودک ممیز نمود اگر شنید یا حکایت کرد که برای جماعت می‌گوید، کفایت این اذان برای خودش جای اشکال نیست) اما در مورد جنسیت، مرد بودن تنها در اذان اعلامی شرط است.

سوم: ترتیب است که اول اذان و بعد اقامه را بگوید، همینطور رعایت ترتیب در فصول اذان و اقامه شرط است. چهارم: موالات و پشت سر هم گفتن فصل‌های هر يك از اذان و اقامه. همینطور حفظ موالات بین خود اذان و اقامه و بین این دو و نماز. پس اگر بین هر کدام فاصله غیر معمول (در عرف منتشره) پیش آید، باطل می‌شود.

پنجم: اذان و اقامه را صحیح بگوید و ترجمه آن کافی نیست و تبدیل حرفی به حرف دیگر نیز کفایت نمی‌کند (مثلاً صلوة را با سین بگوید).

ششم: داخل شدن وقت.

هفتم: وضو داشتن (در اقامه شرط است نه در اذان).

مستحبات اذان و اقامه

مستحب است مؤذن 1- رو به قبله باشد 2- ایستاده بگوید 3- در اذان وضو داشته باشد (اما در اقامه لازم است نه مستحب) 4- بین اذان و اقامه صحبت نکند (بلکه پس از گفتن «قد قامت الصلوة» حرف زدن مکروه است) 5- در حال استقرار بگوید (در حال اقامه بدن آرام باشد) 6- آخر فصول را جزم بدهد (با تائی در اذان و سرعت در اقامه) 7- الف و های اسم جلاله «الله» را در هر فصلی که این اسم هست فصیح بگوید 8 - هنگام اذان انگشت در دو گوش بگذارد 9- در اذان صدا را بکشد و بلند بگوید (بلکه در اقامه هم بلند بگوید اما کوتاهتر از اذان) 10- بین اذان و اقامه فاصله بیاندازد (یا با دو رکعت نماز خواندن یا چند قدم راه رفتن یا نشستن و یا سجده کردن) (77) یا ذکر گفتن یا دعا کردن یا سکوت نمودن).

- اگر با سجده فاصله انداخت، مستحب است در سجده بگوید «سجدت لك خاضعاً خاشعاً» یا بگوید «لا اله الا انت سجدت لك خاضعاً خاشعاً»

- اگر نشستن را برای فاصله انتخاب کرد مستحب است بگوید «اللهم اجعل قلبی بارأ و رزقی دارأ و عملی سارأ و اجعل لی عند قبر نبیك قرارأ و مستقرأ»

- اگر راه رفتن را انتخاب کرد بگوید «بالله استفتح و بمحمد صلی الله علیه و آله استتج و اتوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم و جیها فی الدنيا و الآخرة و من المقربین»

همچنین مستحب است مؤذن دارای بلند و عادی باشد و بصیر به اوقات شرعی و در جای بلندی مانند مناره یا غیر آن اذان بگوید.

(مسئله) کسی که اذان یا اقامه یا هر دو را عمداً ترك نماید تا هنگامی که تکبیرة الاحرام گفت دیگر جایز نیست نماز را بشکند و تدارك نماید. اما کسی که فراموش کرد تا به رکوع نرفته می‌تواند نماز را بشکند و اذان و اقامه را بجا آورد چه فرادی بخواند یا غیر فرادی؛ اما اگر یکی از آن دو را فراموش کرد یا بعضی از فصول آنها را یا شرایط اذان یا اقامه را، جایز نیست رجوع. (78)

(مسئله) اجرت گرفتن؛ برای اذان نماز، جایز نیست و اگر به قصد گرفتن اجرت گفته شود، باطل است. اما در مورد اذان اعلامی گفته‌اند اجرت گرفتن جایز است (79) لکن چنین حرفی مشکل است اما ارتزاق از بیت المال اشکال ندارد.

(مسئله) گاهی گفته می‌شود در اذان اعلامی غلط گفتن اشکال ندارد اما چنین کاری ممنوع است.

در آخر این بخش دو روایت را در مورد فاصله انداختن بین اذان و اقامه بوسیله سجده (از جهت تيمن و تبرك و ارزش آن) می‌آوریم.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیوسته به اصحاب خود می‌فرمود: هرکس بین اذان و اقامه سجده کند و در سجده خود بگوید «ربالك سجدت خاضعاً خاشعاً ذلیلاً» خداوند به ملائکه می‌گوید به عزت و جلال سوگند محبت این شخص را در دل مؤمنین قرار می‌دهم و هیبتش را در دل منافقین. (80)

ابن ابی عمیر از پدر خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرد: که دیدم پس از اذان به سجده رفت و پس از سر برداشتن فرمود: ای اباعمیر هر که این کاری که من کردم انجام دهد خداوند همه گناهانش را ببخشد.

و فرمود هر کس اذان بگوید بعد به سجده برود و بگوید «لا اله الا انت ربی سجدت لك خاضعاً خاشعاً» خداوند گناهانش را ببخشد. (81)

بلال و اذان ناتمام

اولین مؤذن در اسلام، بلال بن رباح است که کنیه اش ابو عبدالکریم بود علامه در زبدة المقال درباره بلال فرموده:
اول من یسبق الجنان لانه سابق بالاذان

بلال اولین کسی است که به بهشت می رود زیرا اولین اذان گوی اسلام است. بلال از کسانی است که در راه دین خدا شکنجه ها دید و بر آن همه عذاب، صبر نمود. ابوجهل بلال را در آفتاب گرم بر زمین می خوابانید و آسیابی سنگی بر روی سینه اش می گذاشت تا حرارت آفتاب پیکرش را بسوزاند. از او می خواست که به پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) کفر بورزد؛ اما بلال پیوسته در جواب ابوجهل می گفت: «احد، احد» روزی ورقه بن نوفل از کنار او گذشت در حالی که شکنجه می شد و می گفت: احد، احد، ورقه (از روی استهزاء) گفت اگر در این حال بمیری، قبر ترا در مرکز آه و ناله قرار می دهم. و نیز گفته اند که بلال غلام خانواده بنی جُمَح بود و اُمیة بن خلف او را شکنجه می کرد. خداوند چنان مقدر کرد که اُمیة در جنگ بدر بدست بلال کشته شد. (82)

سعید بن مسیب درباره بلال گفت: مردی بسیار دیندار و معتقد بود و در این راه عذابها کشید. هر وقت مشرکین به او نزدیک می شدند می گفت «الله الله»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی ابوبکر را در بین راه دید به او گفت اگر پولی می داشتیم، بلال را می خریدم.

ابوبکر، عباس بن عبدالمطلب را دید و به او گفت: بلال را برای من از صاحبش خریداری کن. عباس پیش زنی که صاحب بلال بود، رفت و به او گفت: این بندهات را به من می فروشی قبل از اینکه از دستت برود؟! گفت: می خواهی او را چه کنی؟ او آدم خبیثی است و چنین و چنان است.

روز بعد باز پیشنهاد خود را تکرار کرد و بالاخره بلال را خرید و برای ابوبکر فرستاد. بلال در سفر و حضر در طول زندگی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) برای ایشان اذان می گفت و اولین مؤذن در اسلام بود.

بلال پس از درگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تصمیم گرفت به شام برود. اما ابوبکر گفت: همین جا باش. گفت: اگر مرا برای خودت آزاد کرده ای، نگاهم بدار ولی اگر در راه خدا آزاد کرده ای، رهایم کن تا هر کجا می خواهم بروم و راه خدا را در پیش بگیرم.

گفت: هر کجا می خواهی برو. پس بلال به جانب شام رفت. (83)
بلال در مدتی که ساکن شام بود در خواب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را دید که به او فرمود: «ما هذه الجفوة یا بلال؟!» (این جفا چیست که بر ما روا می داری، چرا يك بار هم به زیارت ما نمی آیی؟)

بلال اندوهگین از خواب جست. سوار بر مرکب، راهی مدینه شد و یکسره کنار مرقد پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت و شروع کرد به گریه کردن و خاک بر فرق خود ریختن. در همین هنگام چشمش به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) افتاد، آن دو را در آغوش گرفت و شروع کرد به بوسیدن.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمودند: بلال آرزو داریم برایمان امشب وقت سحر اذان بگویی. سحرگاه بلال بر بام مسجد رفت و شروع کرد به گفتن اذان. همین که گفت: «الله اکبر، الله اکبر» (خاطرات ایام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم) برای مردم مدینه تازه شد (و صدای گریه و ناله از هر سو بلند شد. وقتی گفت «اشهد ان لا اله الا الله». صدای ناله بلندتر شد تا رسید به «اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» (زنان از خانه‌ها بیرون ریختند. روزی پر گریه و اندوه‌بارتر از آن روز مدینه به خود ندیده بود. (84)

باید توجه داشت که مسئله ولایت و امامت (چنانکه قبلاً نیز توضیح داده شد) مهمترین اصل برای مؤمنین در صدر اسلام بود. آنها که دلباخته دنیا نشده و فریب مال و منال آن را نخورده بودند به هیچ قیمتی حاضر نبودند که این اصل مسلم را (یعنی جانشینی امیرالمؤمنین علی) علیه السلام (بعد از پیامبر را) با هیچ کس و هیچ چیز معاوضه نمایند.

در این رابطه پاك نهادان و یاران پاك اندك بودند «و قلیل من عبادی الشکور» که یکی از آن افراد انگشت شمار بلال بود.

از طرف دیگر می‌خواستند از موقعیت بلال در تثبیت انحراف خلافت سوء استفاده کنند، لذا بعد از پیامبر خیلی سعی کردند بلال را باز بر مأذنه روانه کنند تا به خیال ایشان اذان‌گوی پیامبر برای جانشین او نیز اذان بگوید. اما بلال، یار پاك باخته ولایت و دلسوخته خاندان نبوت و ارادتمند علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، تن به این کار نداد. شهید ثانی در کتاب خلاصه الاقوال می‌نویسد: (بلال) مکنی به ابوعبدالله در جنگ بدر و احد و خندق و تمام غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حضور داشت. مؤذن پیامبر بود ولی بعد از درگذشت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) برای احدی اذان نگفت جز يك مرتبه که از شام برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده بود که صحابه از او درخواست کردند اذان بگوید. آن اذان را شروع کرد ولی به پایان نرسانید. اما کیفیت این اذان را باید در کتاب «من لایحضره الفقیه» مطالعه کنید. (85) پس از درگذشت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) بلال از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: بعد از ایشان برای احدی اذان نخواهم گفت.

روزی حضرت زهرا (علیها السلام) به او فرمود: خیلی آرزو دارم صدای مؤذن پیامبر را بشنوم (شاید در همان ایام بازگشت از شام، فاطمه زهرا (علیها السلام) از بلال درخواست گفتن اذان کرده باشد). بلال وقتی شنید فاطمه زهرا (علیها السلام) آرزوی شنیدن صدای اذانش را دارد، شروع کرد به گفتن اذان. همین که گفت: «الله اکبر الله اکبر» (زهرا مرصیه) علیه السلام (خاطرات ایام حیات پدر برایش تجدید شد و به یاد پدر بزرگوارش چون ابر بهاری شروع به گریه کرد تا وقتی که بلال رسید به «اشهد ان محمداً رسول الله» حضرت ناله‌ای زد و بر زمین افتاد و بیهوش شد.

مردم به بلال گفتند: ساکت باش «فقد فارقت ابنة رسول الله الدنيا» (دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت. خیال می‌کردند فاطمه زهرا (علیها السلام) از دنیا رفته است. بلال اذان خود را قطع کرد و ادامه نداد. فاطمه زهرا (علیها السلام) به هوش آمد. از بلال درخواست کرد بقیه اذانش را بگوید. اما بلال عذر خواست و گفت: می‌ترسم اگر ادامه دهم شما طاقت نیاوری. حضرت زهرا (علیها السلام) عذرش را پذیرفت.

مهاجرت بلال به شام

شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در اختیار الرجال نقل می‌کند از عبدالله بن حسن که گفت: بلال از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید. عمر گریبان او را گرفت و گفت: آیا پاداش کسی که ترا از بردگی آزاد کرده این است که با او بیعت نکنی؟!

بلال گفت: اگر ابوبکر مرا در راه خدا آزاد کرد اینک برای خدا مرا واگذارد، در صورتی که مرا برای چیز دیگری آزاد کرده، اینک من در اختیارش (باز برده او می‌شوم) اما در مورد بیعت باید بگویم با کسی که پیامبر او را جانشین خود قرار نداده، بیعت نخواهم کرد و بیعت کسی که جانشین خود نموده برگردن ماست تا روز قیامت. عمر از سخن بلال سخت برآشفته و گفت: نباید در شهر و دیار ما بمانی. بلال به ناچار راه شام را در پیش گرفت و در شام از دنیا رفت و مزار شریفش در باب الصغیر شام معروف است. (86)

اینک پایداری بلال را در راه ولایت از زبان امام زین العابدین (علیه السلام) ملاحظه کنید که فرمود: (87) ابوبکر بلال را به قیمت دو بنده سیاه خرید و به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بُرد. با این حال بلال، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را از ابابکر بسیار بیشتر احترام می‌کرد. فتنه‌انگیزان به او گفتند: تو پاس نعمت را نگه نداشتی و ترتیب شخصیت افراد را ملاحظه نکردی. ابوبکر مالک توست. او ترا خرید و آزاد کرد و تو از شکنجه آسوده شدی و با این کار به تو شخصیت داد، اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) هیچکدام از این کارها را برایت نکرد

حال آنکه تو او را چنان احترام می‌کنی که ابابکر را نمی‌کنی. این کفران نعمت و از دست دادن ترتیب شخصیت است. بلال در جواب گفت: شما می‌گویید من ابابکر را از خود پیامبر بیشتر احترام کنم؟ گفتند: هرگز، ما چنین حرفی نزدیم.

بلال گفت: این حرف شما مخالف حرف اولتان است. اگر نباید من، علی را بر ابوبکر ترجیح دهم به دلیل این که آزاد کننده من بوده است، پس نباید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز بر ابابکر ترجیح دهم!! گفتند: اینها با هم مساوی نیستند زیرا پیامبر بهترین خلق خداست.

بلال گفت: ابابکر و علی نیز با هم مساوی نیستند، زیرا علی (صلی الله علیه وآله وسلم) نفس پیامبری است که بهترین خلق خدا است (88) پس او نیز بهترین خلق خدا بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و محبوبترین فرد است در نزد خدا به دلیل حدیث «طائر مشوی» که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا کرد: خدایا محبوبترین فرد را برسان تا از این مرغ بریان با من بخورد (کسی که آمد و با ایشان از این غذا خورد علی علیه السلام بود).

علی (علیه السلام) شبیهترین خلق خدا به پیامبر است زیرا او را به برادری خود در دین انتخاب کرد، مضافاً اینکه ابابکر خودش چنین تقاضایی (که شما دارید) از من نمی‌کند. زیرا او فضایل علی (علیه السلام) را می‌داند و شما نمی‌دانید. او متوجه است که حق علی (علیه السلام) بر من بالاتر از حق اوست چون او مرا از شکنجه و بردگی در دنیا آزاد کرد در صورتی که اگر بر آن شکنجه صبر می‌کردم، جایم بهشت برین بود؛ اما علی (علیه السلام) مرا از بردگی عذاب ابد آزاد نموده است پس با مقدم داشتن او بر همه کس و موالاتش، مستحق نعیم ابد شدم.

چنین مؤذنی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره اش می‌فرماید: اولین کسی که مؤمنین حبشه را شفاعت می‌کند، بلال است. (89) و همچنین فرمود: اولین کسی که وارد بهشت می‌شود، بلال است. (90)

اذان بلال بر فراز کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) زمانی که مکه را فتح کرد مسلحانه، بدون احرام وارد مسجد الحرام شد آنچنان که در حج و عمره وارد نشده بود. هنگام اذان ظهر به بلال دستور داد بالای بام کعبه اذان بگوید. بلال از کعبه بالا رفت و روی بام آن شروع به گفتن اذان نمود (طنین تکبیر، فضای کعبه را فرا گرفت. از شنیدن «الله اکبر» بلال، مشرکین مکه هر کدام سخنی گفتند). (91)

عکرمه (پسر ابوجهل) گفت: والله، من بیزارم از شنیدن صدای بلال که عرعر کند روی بام کعبه. خالد بن اسید گفت: حمد خدا را که پدرم ابو عتاب را نگه نداشت تا چنین روزی را ببیند که بلال بر فراز خانه کعبه رفته است.

اما سهیل گفت: خانه، خانه خداست. او می‌بیند چه کسی بر فراز آن رفته است. اگر بخواهد، خودش اوضاع را تغییر می‌دهد. او از همه آنها مؤدبتر صحبت کرد. کتاب مناقب چنین اضافه نموده است که حارث بن هشام گفت: محمد غیر از این کلاغ سیاه کس دیگری را پیدا نکرد که مؤذن قرار دهد اما ابوسفیان گفت: من که چیزی نمی‌گویم، گمان می‌کنم اگر حرفی بزنم این در و دیوار به محمد خیر خواهند داد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از پی آنها فرستاد و سخنان ایشان را به خودشان گوشزد کرد. عتاب گفت: ما این حرفها را زدیم؛ اما اینک استغفار می‌کنیم. پس مسلمان شد و اسلامی نیکو داشت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز او را فرماندار مکه نمود. (92)

اذان بلال در قیامت

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بلال در روز قیامت سوار ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت وارد محشر می‌شود در حالی که اذان می‌گوید. صدایش که به اذان بلند شد از حله‌های بهشتی او را می‌پوشانند. (93)

اذان‌گو را در حال اذان شهید کردند

در اعلام الوری می‌نویسد (94) عروه بن مسعود ثقفی از اهالی طائف (قبل از این که وارد مدینه شود در بین راه فتح مکه (95) مسلمان شد و خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و اجازه خواست تا به طائف برگردد و مردم را به اسلام دعوت کند. (96) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: می‌ترسم ترا بکشند. عروه گفت: اگر من خواب باشم آنها بیدارم نمی‌کنند. (منظورش این بود که چنان مرا دوست دارند که هرگز این کار را نخواهند کرد). اجازه بازگشت به طائف را گرفت. پس از ورود به طائف، مردم را به اسلام دعوت کرد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد. ولی اهالی طائف نپذیرفتند و در مقابل، نسبت به دعوت او کارشکنی کردند.

سحرگاهی عروه در ایوان منزل خود ایستاده بود و شروع به گفتن اذان نمود. شهادتین را بر زبان جاری کرد «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله» گروهی با آمادگی قبلی، از اطراف او را تیرباران کردند. عروه که هدف تیرها قرار گرفت، از دنیا رفت. چند ماه از شهادت عروه گذشت، گروهی در حدود پانزده نفر از اشراف و بزرگان طایفه ثقیف وارد مدینه شدند تا اسلام خود را اظهار نمایند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داد: در مسجد برای آنها خیمه زدند و خالد بن سعید بن عاص را مأمور پذیرایی از آنها کرد، رسول خدا شبها با آنها ملاقات می‌کرد و واسطه این ملاقات خالد بن سعید بود. هر خوراکی که از خانه پیامبر؛ برای آنها می‌برد تا خودش از آن غذا نمی‌خورد، واقد بن ثقیف و میهمانان نمی‌خوردند. ضمن مذاکراتی که طی چند روز در میان بود، آنها دو مطلب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست کردند، یکی آن که پس از اسلام آوردن، سه سال بتخانه «لات» را ویران نکنند. دوم این که از نماز خواندن معاف باشند. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به خواسته آنها تن در نداد و حتی حاضر نشد برای يك ماه هم از شکستن بتخانه صرف‌نظر کند، گفتند: ما را از نماز خواندن و اینکه بت‌ها را به دست خود بشکنیم معاف دار. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: از این که بت‌ها رابه دست خود بشکنید، معاف می‌دارم و دیگری را برای شکستن بت‌ها گسیل می‌دارم ولی «لا خیر فی دین لا صلوة فیه» اما دینی که نماز نداشته باشد فایده‌ای ندارد.

نمایندگان ثقیف تن به نماز خواندن دادند و مسلمان شدند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آنها نوشته‌ای داد و عثمان بن ابی العاص را که از همه جوانتر بود بر آنها امیر ساخت، زیرا او در یادگرفتن احکام اسلام و آیات قرآن شوق و ذوق بیشتری نشان می‌داد و مغیره بن شعبه را به همراه ابوسفیان برای ویران ساختن بت‌خانه لات مأمور ساخت.

طایفه بنی مغیره یعنی بنی معتب که می‌ترسیدند مبدا مغیره بن شعبه هم مثل عروه بن مسعود کشته شود، در خراب کردن بت‌خانه به کمک مغیره شتافتند و از او حفاظت می‌کردند. پس از درهم شکستن بت‌خانه، امالی که متعلق به «لات» بود جمع‌آوری کردند و به درخواست ابو ملیح فرزند عروه بن مسعود (مؤذن شهید) و کسب اجازه از پیامبر، آن اموال را صرف پرداخت قرض عروه بن مسعود ثقی و اسود بن مسعود کردند. ولی پسر اسود بنام قارب بن اسود برای این که پدرش مشرک از دنیا رفته بود این تقاضا را کرد. (97)

بانگ اذان و رنجش معاویه از آن

طنین روح‌افزای اذان در جان انسان متدین اثر عمیق می‌گذارد اما گاهی منافقان از شنیدن بانگ اذان بسیار ناراحت می‌شدند. علامه امینی (رضوان الله علیه) درباره معاویه می‌نویسد: ابن بکار در موفقیات نقل می‌کند از مطرف پسر مغیره بن شعبه ثقی، گفت با پدرم مغیره نزد معاویه رفتیم. پدرم پیش او رفت و با هم صحبت کردند. بعد از مراجعت، از عقل و هوش معاویه تعریف کرد و از چیزهایی که از او دیده بود تعجب نمود. شبانه‌گاهی از نزد معاویه برگشت ولی غذا نخورد. بسیار غمگین بود. ساعتی صبر کردم و چیزی نگفتم خیال کردم پیش‌آمدی نسبت به خودمان یا کاری برای من اتفاق افتاده که پدر چنین غمگین است.

پس از ساعتی گفتم: پدر! چرا از ابتدای شب چنین ناراحتی؟ گفت: پسر! من از پیش خبیث‌ترین اشخاص برمی‌گردم. پرسیدم: چطور؟ گفت: در خلوت به معاویه گفتم: تو به منظورت رسیدی و حکومت را گرفتی. اینک عدالت بنما و دست گشاده داشته باش. دیگر سن تو زیاد شده پس بیا و نسبت به بنی هاشم خوش رفتاری کن و صله رحم انجام بده، آنها دیگر امروز قدرتی ندارند تا تو از آنان بترسی.

ولی معاویه در جواب من گفت: افسوس افسوس! ابابکر به حکومت رسید و عدالت کرد و آنچه خواست انجام داد، چیزی نگذشت که هلاک شد. با رفتن او نامش هم از میان رفت. مگر این که يك نفر احیاناً بگوید ابوبکر. پس از او عمر به خلافت رسید و ده سال دامن همت به کمر زد و کوشش کرد، او نیز از دنیا رفت و نامش فراموش شد. پس از او عثمان به خلافت رسید، کسی که مانند او در نسب، شخصی نبود. او نیز هر چه خواست انجام داد و مردم آنچه خواستند نسبت به او انجام دادند تا از دنیا رفت ولی اسم او و کاری که نسبت به او انجام دادند، فراموش شد سپس گفت:

«و ان احا هاشم بصرخ به فی کل یوم خمس مرات: اشهد ان محمداً رسول الله! فای عمل بیقی مع هذا لا ام لك و الله الا دفناً دفناً.»

نام محمد در هر روز پنج مرتبه با صدای بلند برده می‌شود (اشهد ان محمداً رسول الله) با این کار دیگر چه عملی باقی خواهد ماند. بخدا سوگند باید ما را در درون خاکهای تیره جای دهند و پیکرمان در زیر خروارها خاک قرار گیرد. (98)

پس معاویه که خود را امیرالمؤمنین می‌نامید از شنیدن صدای اذان رنج می‌برد و اگر می‌توانست، فصلی برای خود در اذان می‌گشود تا نام او هم در آینده باقی بماند.

اذان و برهان بوعلی سینا

از بو علی سینا در مورد اذان بشنوید. مرحوم مطهری می‌نویسد: (99) بوعلی سینا در حواس و طب قوی بود و هوش و فکرش بسیار زیاد بود، به طوری که در این موارد افسانه‌ها گفته‌اند؛ مثلاً گفته‌اند صدای چکش مسگرها را که در کاشان کار می‌کردند، در اصفهان می‌شنید. البته این قبیل مطالب، افسانه است اما حداقل، بوعلی زمینه نقل آنها را داشته، بگونه‌ای که بهمنیار شاگردش به او پیشنهاد کرد اگر تو ادعای پیغمبری کنی، مردم با اعتقاد واقعی ایمان خواهند آورد. بوعلی سعی می‌کرد شاگردش را از این اندیشه باز دارد اما به نتیجه نرسید، تا این که در سفری، نیمه شبی که برف فراوان آمده بود، بوعلی، بهمنیار را صدا زد و گفت: خیلی تشنه‌ام برایم قدری آب بیاور. بهمنیار که خود را گرم کرده بود، شروع به نصیحت کرد؛ که شما طبیب هستید. می‌دانید معده اگر در التهاب باشد، آب سرد برای آن خوب نیست. بوعلی گفت: آری من طبیبم؛ اما تشنه‌ام. برایم آب بیاور. باز بهمنیار گفت: من شاگردم؛ اما دوستدار شمایم. بوعلی گفت: وقتی آدم تشنه را به کاری واداری، برایت نصیحت پدرا نه می‌کند. بهمنیار باز نصیحت را ادامه داد. بحث آن دو موقعی بود که مؤذن در آن صبحگاه سرد مشغول گفتن اذان بود. بوعلی وقتی به او ثابت کرد که تو پاشدنی نیستی، گفت: من تشنه نبودم، یادت هست می‌گفتی: اگر ادعای پیغمبری کنی، مردم به تو ایمان می‌آورند. اگر من ادعای پیغمبری می‌کردم، آیا تو که شاگرد منی قبول می‌کردی؟ ببین بعد از هزار و چند صد سال در این هوای سرد، مؤذن بالای آن مناره رفته است تا بگوید «اشهد ان محمداً رسول الله» برای این کار بستر گرم خود را رها کرده و بر فراز مأذنه رفته. او مرید پیغمبر است نه تو که شاگرد منی ولی در حضورم از من اطاعت نکردی...

اذانی در دل صحرای کربلا

در مسیر کربلا، امام حسین (علیه السلام) بنوحسم - کوهی در ناحیه عراق - رسید. دستور داد پیاده شوند و خیمه‌ها را برپا کنند.

در این موقع سپاهی در حدود هزار نفر به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی در گرمای ظهر مقابل سپاه امام حسین (علیه السلام) صف آرایی کردند. امام به جوانان دستور داد به تمام سپاه حر آب دهند و اسبهای آنها را سیراب کنند، تا از گرما و تشنگی آسوده شوند. ظرف‌ها را پر از آب می‌کردند و در مقابل اسبها می‌گرفتند. وقتی سه تا پنج مرتبه هر اسبی آب می‌نوشید و سر از ظرف برمی‌داشت به اسب دیگر می‌دادند. به همین ترتیب تمام سپاه و اسبها را سیراب کردند.

علی بن طعان محاربی گفت: من آخرین نفر از سپاهیان بودم که برای آب خوردن آمدم. حضرت حسین (علیه السلام) همین که تشنگی من و اسبم را، ملاحظه نمود، فرمود: روپه را بخوابان، من خیال کردم، منظور امام مشك آب است، متوجه نشدم. مرتبه دوم فرمود: شتری را که بار آب دارد بخوابان. شتر را خواباندم. فرمود: آب بیاشام. وقتی خواستم آب بیاشامم، ابها پیوسته از دهانه مشك بر زمین می‌ریخت. فرمود: لب مشك را برگردان تا بتوانی آب بیاشامی. من متوجه نشدم چطور لب مشك را برگردانم. امام از جای خود حرکت نمود و دهانه مشك را برگردانید. من نیز آب را آشامیدم و اسبم را سیراب کردم.

حرّ تا اذان ظهر کاملاً احترام لازم را نسبت به امام مراعات می‌نمود. هنگام نماز، امام به حجاج بن مسروق، مؤذن خود، دستور داد که اذان بگوید. پس از تمام شدن اذان، امام با لباس عادی (عبا و نعلین) پیش آمد. فرمود: مردم! من از پیش خود نیامدم. این نامه‌های شما بود که مرا دعوت کردید و بر آن اصرار نمودید. اگر واقعاً بر سر پیمان خود هستید، اینک به سوی شما آمده‌ام. چنانچه از آمدن من ناراحت هستید از محلی که آمده‌ام به همانجا برمی‌گردم. هیچ کس جوابی نداد. به مؤذن فرمود: اقامه بگو. پس از تمام شدن اقامه رو به حرّ بن یزید ریاحی نمود و فرمود: مایلی با یاران خود نماز بخوانی؟! عرض کرد: نه شما پیش بایستید و نماز بخوانید، ما نیز همگی پشت سر شما نماز می‌خوانیم. امام با هر دو سپاه نماز خواند پس از نماز حرّ به جایگاه خود برگشت و داخل خیمه گردید. عده‌ای از سپاهیان، خدمت او رسیدند و بقیه در سایه اسبهای خود به استراحت پرداختند. هنگام نماز عصر رسید، امام به سپاه خود دستور داد آماده حرکت شوند و نماز عصر را با هر دو سپاه خواند، آنگاه پیش آمده همراهان حرّ را مخاطب قرار داد و فرمود: مردم! اگر از خدا بپرهیزید و حق را به صاحبش برسانید، خشنودی پروردگار را به دست آورده‌اید. ما خانواده محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) شایسته‌تر به این مقام هستیم تا آنهایی که ادعای بی‌جا می‌نمایند.

حرّ عرض کرد: این نامه‌ها چیست که ما خیر نداریم. امام به عقبه بن سبحان فرمود: خورجین نامه‌ها را بیاور! دو طرف خورجین پر از نامه بود. آنها را در مقابل حرّ روی زمین ریخت. حرّ گفت من جزء آن گروهی که نامه نوشته‌اند نیادم. این زیاد به من دستور داده که هر جا با شما رویه‌رو شدم از شما جدا نشوم تا هنگامی که شما را پیش او ببرم. امام فرمود: مرگ به تو نزدیکتر است از این کار. به یاران خود دستور حرکت داد قبل از حرکت، قدری صبر کردند تا زنان نیز سوار شدند. فرمود: برگردید. همین که عازم بازگشت شدند، حرّ با سپاه خود مانع از بازگشت ایشان گردید.

امام فرمود: نکلنک امک یا حر، ما ترید؟ مادرت به سوگ تو بنشیند، چه می‌خواهی؟ حرّ در جواب عرض کرد: اگر شخص دیگری از اعراب چنین حرفی به من می‌زد، مخصوصاً در چنین موقعیتی، هرگز سخنش را بی‌جواب نمی‌گذاشتم و نام مادرش را به سوگواری یاد می‌کردم، هر که می‌خواهد باشد ولی به خدا سوگند! نام مادرت را جز به بهترین درجه احترام نباید برد.

باید توجه داشت همین احترام و اعتقاد به حضرت زهرا (علیها السلام) موجب نجات حرّ گردید و او اکنون جزء شهدای کربلا و مورد احترام قاطبه شیعیان است.

اذانی دیگر در تاریخ کربلا

پس از واقعه عاشورا، زمانی که اسرا را نزد یزید بردند، یزید دستور داد تا منبری ترتیب دهند و خطیبی سخنرانی کند و عیجوبی از حسین بن علی و پدرش نماید خطیب برفراز منبر رفت پس از حمد و ثناء، نسبت به حسین بن علی (علیهما السلام) ناروا گفت و از یزید و معاویه بسیار ستایش کرد.

امام سجاد (علیه السلام) فریاد زد: وای بر تو، خشم خدا را بواسطه خشنودی مردم می‌خری؟ شکمت پر از آتش خواهد شد. آنگاه به یزید فرمود: اجازه می‌دهی بر این چوبها بالا بروم و سخنی بگویم که باعث خشنودی خدا شود و برای حاضرین ثوابی داشته باشد؟ یزید اجازه نداد؛ ولی مردم اصرار کردند اجازه بدهد تا سخنان او را گوش کنند.

یزید گفت: اگر او سخن بگوید، من و خانواده‌ام را رسوا خواهد نمود. گفتند: کجا چنین کاری از او ساخته است. گفت: اینها از کودکی علم را چون شیر مکیده‌اند. بالاخره آنقدر اصرار کردند تا اجازه داد.

امام زین العابدین (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و چنان خطبه‌ای ایراد فرمود که مردم شروع به گریه کردند، سپس فرمود:

مردم! خداوند ما را به شش امتیاز افتخار داده و هفت فضیلت به ما بخشیده است. امتیازات ما: علم، حلم، جود، فصاحت، شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنین است. افتخار داریم که پیامبر از ما است، صدیق و جعفر طیار و اسدالله از ماست. دو سبط پیامبر از خانواده ماست. هر که مرا می‌شناسد که شناخته و هر که مرا نمی‌شناسد خود را معرفی کنم.

من پسر مکه و منی و زمزم و صفایم. من پسر کسی هستم که زکات را در دامن خود جای می‌داد و به در خانه بیچارگان می‌برد. من پسر بهترین شخصیت عالم و عالیترین فرد عربم.

من پسر با ارزشترین کسانی هستم که سعی بین صفا و مروه نموده‌اند. من پسر بزرگترین حج گزارنده‌ام. من پسر آن شخصی هستم که از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت. من فرزند آن کسی هستم که جبرئیل در سدره المنتهی از او بازماند. من پسر آن کسی هستم که در مقابل پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه جنگید و دو هجرت اختیار نمود و در دو بیعت شرکت داشت، سرباز فداکار جنگ بدر و حنین، آنکه يك چشم بهم زدند کفر به خدا نورزید. من پسر صالح المؤمنین و وارث انبیاء و نابود کننده ملحدین و پیشوای مسلمین و زین العابدینم. من پسر ناصر دین خدا و معدن حکمت پروردگار و گنجینه علم خدایم، آن مرد سخی، هوشیار، روزه‌گیر و شب‌زنده‌دار...

یزید ترسید مردم شام شورش بپا کنند پس به مؤذن دستور داد اذان بگوید همین که مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر فرمود از خدای بزرگتر چیزی نیست. صدای مؤذن که به اشهد ان لا اله الا الله بلند شد، فرمود: گوشت و پوست و خون و مویم بر این سخن گواهی می‌دهد. صدای مؤذن به اشهد ان محمداً رسول الله بلند گردید. زین العابدین از بالای منبر رو به یزید نموده، فرمود: محمد جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر گمان کنی جدّ تو است دروغ می‌گویی و کافری. اگر می‌دانی جدّ من است چرا اولاد او را کشتی؟! اموال او را به غارت بردی و زناش را اسیر کردی؟! این را گفت و گریبان چاک‌زده، به گریه پرداخت و گفت: در دنیا اگر کسی جدش پیغمبر باشد منم، پدرم را کشتند، ما را مانند رومیان اسیر کردند، یزید این کار را می‌کنی آنگاه رو به قبله می‌ایستی و می‌گویی «اشهد ان محمداً رسول الله» وای بر تو در روز قیامت، پدر و جدم دشمنت خواهند بود یزید دستور داد مؤذن اقامه بگوید. بین مردم زمزمه و صحبت زیاد شد، بعضی نماز خواندند و برخی نخواندند. (100)

کیفر مؤذنی خیانت پیشه

اعمش می‌گوید: منصور دوانیقی شخصی را به دنبال من فرستاد. به فرستاده گفتم: چکار با من دارد؟ گفت: نمیدانم. به او گفتم: بگو به زودی می‌آیم. اما فکر کردم در چنین وقتی منصور برای کار جزیی از پی من نمی‌فرستد، ممکن است از فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کند اگر حق را اظهار کنم، مرا خواهد کشت پس به ناچار تظہیر نمودم و کفن پوشیدم و حنوط بر خود مالیدم (101) و وصیتم را نوشتم، بعد به راه افتادم.

وقتی پیش منصور رسیدم، دیدم عمرو بن عبید از اهالی بصره نیز حضور دارد، خوشحال شدم و خدا را ستایش کردم که عمرو در اینجا حضور داشت و کمک خوبی برای من بود. منصور مرا پیش خواند. جلو رفتم. به او که نزدیک شدم رو به عمرو بن عبید نموده به سؤال و جواب با او پرداختم. در این موقع منصور بوی حنوط از من استشمام کرد. گفت: این چه بویی است که از تو استشمام می‌شود، راست بگو. گفتم: یا امیرالمؤمنین بیک و فرستاده شما در دل شب به دنبال من آمد. فکر کردم در چنین موقعی امیرالمؤمنین منصور از پی من نفرستاده، مگر برای این که می‌خواهد درباره فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از من سؤال کند. اگر حقیقت را بگویم، مرا خواهد کشت. به همین جهت وصیتم را نوشتم و کفن پوشیدم و حنوط کردم.

منصور که تکیه کرده بود، راست نشست و شروع به گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» نمود. بعد گفت: سلیمان! اسم مرا می‌دانی. گفتم: آری. پرسید چیست؟ گفتم: عبدالله طویل ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب. گفت: درست است. حالا ترا سوگند می‌دهم به خویشاوندی که با پیامبر دارم، بگو چند روایت در فضیلت (علی) علیه السلام (از تمام فقهاء نقل کرده‌ای؟ گفتم: زیاد نیست. گفت: هر چه هست مقدارش را بگو، گفتم: ده هزار حدیث و اندکی بیشتر.

منصور گفت: حالا می‌خواهم در فضیلت (علی) علیه السلام (دو حدیث برای نقل کنم که تمام احادیث ترا تحت الشعاع قرار دهد و بالاتر از همه احادیثی است که تو از فقهاء نقل کرده‌ای. اما باید سوگند یاد کنی که این دو حدیث را برای شیعه‌ها نقل نکنی.

گفتم: قسم نمی‌خورم اما قول می‌دهم به کسی از ایشان نگویم.

منصور گفت: در زمان بنی مروان من متواری و فراری بودم، در شهرستانها به وسیله حُبّ علی (علیه السلام) به مردم تقرب می‌جستم که همین کار موجب شده بود نان و جایی برای زندگی تهیه کنم. مردم به من احترام می‌کردند و کمک‌های مالی می‌نمودند و وسیله سواری در اختیارم می‌گذاشتند، تا اینکه وارد شام شدم.

شامی‌ها هر صبحگاه در مساجد خود علی را لعن می‌کردند زیرا همه آنها از خوارج و طرفداران معاویه بودند. وارد مسجدی شدم اما دل پری از این عمل شامیان داشتم. نماز ظهر به پا شد و من نمازم را خواندم. لباسهای کهنه‌ای داشتم. پس از سلام نماز، امام جماعت تکیه به دیوار کرد و اهل مسجد (102) همه نشسته بودند، من هم نشستم. هیچ کس به احترام امام جماعت حرف نمی‌زد. در همین بین دیدم دو پسر وارد مسجد شدند. همین که امام جماعت چشمش به آن دو افتاد، گفت: به‌یه! خوشا به حال شما و مرحبا به کسی که نام شما، هم نام آن دو است. به خدا قسم این دو اسم را انتخاب نکردم برای شما مگر بواسطه محبت محمد و آل محمد.

متوجه شدم نام یکی از آنها حسن و دیگری حسین است. در دل با خود گفتم: امروز به لطف خدا به مقصود رسیدم. جوانی پهلوی من بود، از او پرسیدم: این پیرمرد امام جماعت کیست و این دو پسر چه نسبتی با او دارند؟! گفت: این پیرمرد پدر بزرگ آنها است. در این شهر کسی جز او علی را دوست نمی‌دارد به همین جهت اسم نواده‌های خود را از نواده‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اخذ کرده و حسن و حسین نامیده است. من جلو رفتم، از کسی هم باک نداشتم. به امام جماعت گفتم: مایلی یک حدیث که موجب روشنی چشمت شود برایت نقل کنم؟! گفت: چقدر نیازمند به چنین حدیثی هستم! اگر تو چشم مرا روشن کنی، من هم چشم ترا روشن می‌کنم.

گفتم: پدرم از جدّ خود و او از پدرش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرد... پیرمرد فوری پرسید: پدرت کیست؟ فهمیدم منظورش شناختن اجداد من است. گفتم: من محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هستم، پدر بزرگم گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بودیم، ناگهان فاطمه زهرا (علیها السلام) با حال گریه وارد شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: دخترم! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: حسن و حسین امروز از خانه رفته‌اند، نمی‌دانم کجا هستند. علی نیز پنج روز است که برای آبیاری بستان رفته است. من در جستجوی فرزندانم از خانه‌های شما سرکشی نمودم؛ اما آنها را نیافتم.

ابوبکر پهلوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بود. پیامبر به او فرمود: حرکت کن، نور چشمانم را جستجو نما و به عمر نیز دستور جستجو داد و سلمان و ابذر و چند نفر دیگر را نیز مأمور کرد و جمعاً هفتاد نفر

از پی آنها فرستاد. همه آنها رفتند و اثری نیافتند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بسیار غمگین شد. بر در مسجد ایستاده بود و دعا می‌کرد؛ خدایا به حق ابراهیم خلیل و به حق آدم صفی، فرزندان و نور چشمانم را حفظ نما (سلامتشان بدار). در این موقع جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند سلامت می‌رساند و می‌فرماید: ناراحت نباش، دو فرزندت که شخصیت برجسته دنیا و آخرتند در باغی هستند و فرشته‌ای را مأمور حفاظت در خواب و بیداری ایشان کرده‌ام.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با خوشحالی تمام به راه افتاد. جبرئیل طرف راست و مسلمانان اطرافش بودند تا وارد باغ (معروف به خطیره بنی النجاء) شد و به آن فرشته مأمور حفاظت سلام کرد. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به زانو نشست چون حسن و حسین یکدیگر را در آغوش گرفته، خواب بودند و فرشته يك بال خود را زیر آنها پهن نموده بود و بال دیگر را بر روی ایشان افراشته بود. هر کدام از آن دو يك جامه پشمینه داشتند. و آثار خوراکی که خورده بودند بر لبانشان نقش بسته بود. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هر دو را بوسید. آنها بیدار شدند. حسن را پیامبر و حسین را جبرئیل به شانه گرفت تا از باغ خارج شدند.

ابن عباس گفت: حسن را طرف راست و حسین را طرف چپ پیامبر مشاهده می‌کردیم. ایشان می‌فرمود: هر که شما را دوست بدارد، پیامبر خدا را دوست داشته و هر که با شما کینه بورزد، با پیامبر خدا کینه ورزیده است. ابوبکر پیشنهاد کرد اجازه دهید یکی را من به دوش بگیرم. فرمود: عجب سواره‌هایی هستند آن دو و عجب مرکب‌هایی دارند. جلو درب باغ، عمر نیز همین تقاضا را نمود ولی همان جواب ابوبکر را شنید. حسن جامه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را در دست داشت، در حالی که تکیه به شانه راست ایشان کرده بود، دست پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز بر روی سرش بود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد مسجد شد و فرمود: امروز می‌خواهم این دو را با تشریفات و امتیازاتی که خدا به آنها بخشیده معرفی کنم و به بلال دستور داد تا مردم را خبر نماید تا به مسجد بیایند. اجتماع بزرگی از اصحاب فراهم شد.

فرمود: اصحاب من! حرف پیامبر خود را برای دیگران نقل کنید و بگویید؛ شنیدیم پیامبر می‌فرمود: آیا به شما معرفی کنم دو نفر را که از لحاظ جدّ و جدّه بهترین فرد جهانند؟! گفتند: بفرمایید. فرمود: حسن و حسین جدّشان محمد مصطفی و جدّه آنها خدیجه کبری بنت خویلد، بهترین زنان بهشت است. آیا به شما معرفی کنم کسانی را که دارای بهترین پدر و بهترین مادر هستند؟! حسن و حسین پدرشان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که از این دو بهتر است. او جوانمردی است که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر خدا نیز او را دوست می‌دارند؛ شخصیتی است که برای اسلام سودمند بوده است و مناقبی دارد. مادرشان نیز فاطمه زهرا (علیها السلام)، سرور زنان بهشت است. مردم! آیا به شما معرفی کنم دو نفر را که دارای بهترین عمو و عمه هستند؟! آن دو نفر حسن و حسین هستند که عمویشان جعفر بن ابی طالب است که دارای دو بال است و در بهشت با ملائکه پرواز می‌کند و عمه آنها ام هانی دختر ابوطالب است.

مردم! آیا به شما معرفی کنم دو نفر را که بهترین دایی و خاله را دارند؟ آنها حسن و حسین هستند و دایی آنها قاسم پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و خاله آنها زینب دختر رسول خداست. ای مردم بدانید جدّ و جدّه ایشان در بهشت هستند و پدر و مادرشان نیز در بهشتند و همینطور عمو و عمه‌شان و دایی و خاله‌شان بهشتی هستند و آن دو نیز خودشان در بهشتند.

هر که دو فرزند علی را دوست بدارد اهل بهشت و هر که با آنها کینه داشته باشد در آتش است و از امتیازات آنها این است که خداوند آن دو را در تورات شبر و شبیر نامیده است.

امام جماعت این سخنان را که از من شنید مرا بسیار محترم شمرد و گفت: تو چنین حدیثی درباره علی (علیه السلام) نقل می‌کنی و حال و لباس و ظاهر قیافهات این طور است؟! پس دستور داد يك دست لباس برایم آوردند و قاطری در اختیارم گذاشت که من آن را به صد دینار (سکه طلا) فروختم.

بعد گفت: حال می‌خواهی تو را معرفی کنم به کسی که به تو محبت کند. سپس ادامه داد: من در این شهر چند برادر دارم یکی از آنها پیشنماز مسجدی است که هر روز صبح هزار مرتبه علی (علیه السلام) را لعنت می‌کرده. در يك روز جمعه چهار هزار مرتبه لعنت کرده بود. خداوند قیافه‌اش را عوض کرد و هر کس می‌دید از او عبرت می‌گرفت. اما او حالا علی (علیه السلام) را دوست می‌دارد. يك برادر دیگر دارم که او از هنگام تولد تا کنون علی (علیه السلام) را دوست داشته است، اینک از جا حرکت کن و برو پیش او ولی آنجا نمان. امام جماعت و اهالی مسجد نیز به همراه آمدند تا رسیدیم به خانه آنها. گفت: در را بکوب. بقیه مردم رفتند. در را کوبیدیم دیدم جوانی بیرون آمد تا چشمش به قاطر افتاد. گفت: خوش آمدی، به خدا سوگند می‌دانم فلان کس تو را خلعت نپوشانیده و بر

قاطر خویش سوار نکرده مگر برای این که تو خدا و پیامبرش را دوست می‌داری، اگر دل مرا هم شاد کنی، من هم دلت را شاد می‌کنم.

منصور گفت: من بسیار ارزش برای این حدیثی که برایت نقل می‌کنم قائلم. پدرم از جدّ خود و او از پدرش نقل کرد که گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم. فاطمه زهرا (علیها السلام) در حالی که امام حسین (علیه السلام) را در آغوش داشت، آمد و سخت گریه می‌کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: فاطمه جان! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پدر جان! زنان قریش مرا سرزنش کردند که پدرت تو را به همسری کسی درآورده که فقیر است و چیزی [از مال دنیا] ندارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ساکت باش مبادا از تو چنین حرفی را بشنوم من هرگز تو را به ازدواج او در نیاوردم مگر بعد از این که خدا این ازدواج را در عرش مقرر کرده بود که شاهد آن ازدواج جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بودند. خداوند سری به جهانیان زد، از میان تمام انسانها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری برگزید، برای مرتبه دوم سری به جهانیان زد و از میان همه اهل دنیا علی را انتخاب نمود پس به من وحی کرد و او را همسر تو قرار داد و به عنوان وصی و وزیر من برگزید.

علی شجاعترین فرد و داناترین شخص و با حلم‌ترین انسان و از همه مردم در اسلام آوردن، مقدم بود. با جودترین مردم و خوش اخلاق‌ترین آنها است. فاطمه جان! من لوای حمد را با کلیدهای بهشت در اختیار دارم و هر دو را در اختیار علی می‌گذارم. آدم و هر که فرزند اوست زیر پرچم من است. فاطمه جان من فردای قیامت علی را بر حوض و می‌دارم تا هر که از امت مرا می‌شناسد، سیراب کند، فاطمه! دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان بهشتند که نام آنها قبلاً در تورات ذکر شده و در بهشت به نام شبر و شبیر نامیده می‌شوند. فاطمه جان پدرت را با دو حله بهشتی می‌آریند و شوهرت علی را نیز با دو حله بهشتی، لوای حمد در دست من است و امتم زیر پرچم منند و من آن پرچم را در اختیار علی می‌گذارم، به واسطه مقامی که نزد خدا دارد يك منادی فریاد می‌زند «نعم الجد جدك ابراهيم و نعم الاخ اخوك علی» عجب جدی داری به نام ابراهیم و عجب برادری داری به نام علی. هرگاه خدا مرا بخواند علی را نیز با من می‌خواند و هرگاه من بپاخیزم علی نیز با من به پا می‌خیزد، هرگاه خدا مرا شفیع قرار دهد علی را نیز با من شفیع قرار می‌دهد. وقتی مرا صدا بزنند علی را نیز با من صدا می‌زنند. «قومی یا فاطمه ان علیاً و شیعتہ هم الفائزون غداً» دخترم فاطمه جان برخیز، علی و شیعیانش رستگاران فردای قیامتند.

جدّم گفت: روزی فاطمه (علیها السلام) نشسته بود که پیامبر آمد و پهلویش نشست. گفت: فاطمه جان چرا گریه می‌کنی؟ جواب داد: بابا! چطور گریه نکنم که تو می‌خواهی از من جدا شوی. گفت: دخترم! گریه نکن و محزون نباش این مسئله چاره‌ای ندارد.

فاطمه زهرا (علیها السلام) به شدت گریه کرد. بعد گفت: پدر جان! کجا شما را خواهم دید؟ گفت: مرا در صراط خواهی دید که جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و اسرافیل چنگ به دامنم زده و فرشته‌ها اطرافم جمعند. من فریاد می‌زنم: خدایا امتم، خدایا امتم، حسابشان را آسان بگیر. (103) بعد متوجه راست و چپ در جستجوی امتم هستم ولی هر پیامبری گرفتار نفس خویش است «و یقول یا رب نفسی نفسی و انا اقول یا رب امّی امّی». هر پیامبری می‌گوید: خدایا مرا نجات بخش، مرا نجات بخش، ولی من می‌گویم: پروردگارا امتم، امتم. اولین کسی که به من ملحق می‌شود روز قیامت، تو هستی و علی و حسن و حسین. خداوند می‌فرماید: یا محمد! امت تو اگر به محشر وارد شوند با گناهانی همچون کوهها آنها را می‌بخشم؛ مگر شریک برای من گرفته باشند و یا دشمنم را دوست بدارند.

منصور گفت: وقتی آن جوان این فضیلت را شنید دستور داد ده هزار درهم (سکه نقره) به من بدهند و با سی جامه مرا مفتخر نمود، بعد پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: از اهالی کوفه هستم. پرسید: از نژاد عرب هستی یا غیر عرب؟ گفتم: نژادم عربی است. بعد گفت: همانطور که مرا شاد کردی، من هم تو را شاد کردم. و ادامه داد: فردا بیا پیش من در مسجد بنی فلان، مبادا راه را گم کنی.

برگشتم پیش پیرمرد که در مسجد انتظار مرا می‌کشید. همین که چشمش به من افتاد به استقبال شتافت. پرسید: برادرم با تو چه کرد؟ شرح جریان را دادم. گفت: خدا به او جزای خیر دهد و در بهشت برین با هم باشیم. فردا صبح که شد سوار قاطر شدم و راه مسجدی را که نشان داده بود در پیش گرفتم، اما هنوز زیاد نرفته بودم که متوجه شدم این راه نیست. صدای اذان مسجدی را شنیدم. با خود گفتم: باید اول در اینجا نماز بخوانم (بعد به جستجوی مسجد مورد نظر پردازم).

پیاده شدم و وارد مسجد گردیدم، شخصی را دیدم که قد و قامتش شبیه همان دوست دیروز بود. رفتم در طرف راست او به نماز ایستادم تا به رکوع و سجده رسیدم. در این موقع عمامه از سرش افتاد. دیدم صورتش مانند خوک

است، سر و دست و پایش نیز همانطور است. نفهمیدم چطوری نماز را خواندم، پیوسته در اندیشه (این موجود) عجیب بودم، سلام نماز را داد. پیشنماز نگاهی در چهره من انداخت. گفت: تو دیروز پیش برادرم رفته بودی و چنین و چنان به تو داد؟ گفتم: آری، دست مرا گرفت و نشاند. اهل مسجد نیز به تبعیت ما نشستند. به يك نفر دستور داد درب مسجد را ببندد و نگذارد احدی وارد شود. در این موقع پیراهن خود را بیرون آورد دیدم بدنش، بدن خوک است.

گفتم: برادر! این چه وضعی است که در تو مشاهده می‌کنم. گفت: من مؤذن این مردم بودم، هر روز صبح بین اذان و اقامه هزار مرتبه علی (علیه السلام) را لعن می‌کردم.

روزی از مسجد خارج شدم و رفتم به خانه‌ام. آن روز جمعه بود و من چهار هزار مرتبه ایشان و فرزندانش را لعنت کرده بودم. گوشه‌ای تکیه کردم، فوری خوابم برد. در خواب بهشت را دیدم. جانب بهشت رهسپار شدم. دیدم علی (علیه السلام) (با حسن و حسین) علیهما السلام) آنجا هستند و همه مسرور و خوشحالند. زیر پای ایشان قالیچه‌ای نورانی است، چشم افتاد، دیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز نشسته است. امام حسن و امام حسین جلو آن سرورند و به دست امام حسن يك جام است.

فرمود: حسن جان! يك كم آب بده! آب داد و ایشان آشامید. بعد به امام حسین (علیه السلام) فرمود: به پدرت آب بده! علی (علیه السلام) نیز آب آشامید. بعد به امام حسن (علیه السلام) فرمود: به این مردم آب بده! ایشان همه را سیراب کرد. بعد فرمود: به این کسی که تکیه کرده نیز آب بده! اما امام حسن (علیه السلام) روی از من برگردانید و گفت: پدر چگونه به او آب دهم در حالی که او هر روز پدرم را هزار مرتبه لعن می‌کند و امروز چهار هزار مرتبه لعن کرده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خدا لعنتت کند. چرا علی (علیه السلام) را لعن می‌کنی؟ چرا به برادرم ناسزا می‌گویی و فرزندانم را به ناسزا یاد می‌کنی؟ پیامبر آب دهان خود را به رویم انداخت. تمام بدن مرا آن آب فرا گرفت. از خواب بیدار شدم، دیدم تغییر شکل داده‌ام؛ تمام بدنم که آب دهان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن رسیده، به صورت خوک درآمده بود. دیگر رسوا شدم.

بعد منصور گفت: سلیمان! آیا در فضایل علی (علیه السلام) عجیب‌تر از این دو حدیث شنیده‌ای؟! «حب علی ایمان و بغضه نفاق لا یحب علیاً الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر»، دوست داشتن علی ایمان و کینه او علامت نفاق است جز مؤمن علی را دوست ندارد و جز کافر با او به دشمنی نمی‌پردازد.

سلیمان گفت: به من امان می‌دهی؟ گفت: امان دادم. گفتم: درباره کسی که آنها را بکشد، نظر شما چیست؟ گفت: شکی ندارم که در جهنم است. گفتم: درباره کسی که اولاد و نواده‌های او را بکشد، چه می‌گویی؟

دیدم سر به زیر انداخت «تم قال یا سلیمان الملك عقیم». بعد گفت: سلیمان! سلطنت، قوم و خویشی نمی‌پذیرد. درباره علی (علیه السلام) هر چه مایلی حدیث بگو. گفتم: کسی که فرزندش را بکشد اهل جهنم است. عمرو بن عبید گفت: سلیمان راست می‌گویی وای بر کسی که قاتل فرزند علی (علیه السلام) باشد. منصور نیز گفت: من گواهم که او (چنین شخصی) اهل جهنم است. عمرو بن عبید گفت: من از حسن شنیدم (104) که از انس نقل می‌کرد: «من قتل اولاد علی لا یشم رائحة الجنة» هر کس فرزندان علی (علیه السلام) را بکشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

در این موقع به منصور نگاه کردم، دیدم ناراحتی از چهره‌اش پیداست. (از این حرف خوشش نیامد) من و عمرو خارج شدیم. جعفر گفت: اگر حضور عمرو در این جلسه نبود، منصور، سلیمان را می‌کشت (105).

مؤذنی که زیانکار شد

چهل سال بر مناره اذان می‌گفت، يك روز بر مناره رفت و اذان گفت تا رسید به «حیّ علی الفلاح». چشمش افتاد به دختری نصرانی که زیبایی و اندام موزونش دل از دست او ربود. چنان غرق در تماشای آن گردید که اذان را از دست داد و به ادامه آن نپرداخت. از مناره به زیر آمد و از پی آن دختر به در خانه آنها رفت. بالاخره پیشنهاد ازدواج و همسری نمود. دختر در جوابش گفت: مهر من سنگین است. پرسید: چقدر است؟ گفت: باید دین مرا بپذیری و از اسلام دست برداری. گفت: این مهم نیست و به خواسته دختر تن داد و کفر به اسلام ورزید و داخل در نصرانیت شد. دختر گفت: بسیار خوب، حال يك کار دیگر باقیمانده است، پدرم در زیر زمین خانه است، باید از این پلکان پایین بروی و مرا از او خواستگاری کنی. مؤذن بیچاره که هوای نفس او را تا به اینجا کشانده بود، به دنبال رسیدن به کام خود قدم بر پلکان گذاشت، اما از بالا سقوط کرد و در دم جان از کالبدش خارج شد و به دین نصرانیت از دنیا رفت.

دو مؤذن و سوء عاقبت

در تفسیر روح البیان نقل شده است که سه برادر بودند. برادر بزرگتر ده سال مؤذن مسجدی بود و در مناره آن اذان می‌گفت. پس از فوت او، برادر دوم منصب او را اشغال کرد. برادر دوم هم پس از چند سال از دنیا رفت. متصدیان مسجد به برادر سوم روی آوردند و پیشنهاد اذان گفتن در مسجد را نمودند ولی او قبول نکرد. به ناچار وعده افزایش حقوق به چندین برابر دادند. گفت: اگر صد برابر هم بدهید، نمی‌پذیرم. گفتند: مگر اذان گفتن، بد است. جواب داد: نه! ولی در مناره و مأذنه حاضر نیستم اذان بگویم. جویای علت شدند. گفت: این مناره جایی است که دو برادر مرا بی‌ایمان از دنیا برد. زیرا هنگام احتضار برادر بزرگم، در بالینش حضور داشتم و خواستم سوره «یس» برایش بخوانم. بر من نهبی زد و گفت: قرآن چیست و برادر دوم نیز دم مرگ به همین صورت جان داد.

در خانه خدا استغاثه کردم که خدایا این دو بدبخت سالها نماز جماعت را ملتزم بودند و در مأذنه اذان می‌گفتند، چه شد که بی‌ایمان از دنیا رفتند؟! خداوند بر من منت نهاد و در عالم رؤیا برادر بزرگم را دیدم در حال عذاب. گفتم: تو را رها نمی‌کنم تا بگویی چه شد که بی‌ایمان از دنیا رفتی؟ خداوند متعال برای این که به من بفهماند ماجرا از چه قرار است، زبانش را گویا کرد، او گفت: ما در مأذنه که می‌رفتیم و دور آن چرخ می‌خوردیم، داخل حیاط خانه مردم را تماشا می‌کردیم. (106)

البته چنانکه قبلاً در شخصیت مؤذن ذکر شد به نقل از بلال مؤذن رسول‌الله (صلی الله علیه و آله وسلم): «المؤذنون امناء المؤمنین علی صلاتهم و صومهم و لحومهم و دمانهم لا یسألون الله شیئاً الا اعطاهم و لا یشفعون فی شیء الا شفعا» (107).

مؤذنین بر نماز و روزه و گوشت و خون مردم امین هستند. مؤذنین چنان محبوب خدایند که چیزی از خداوند درخواست نکنند مگر این که به ایشان خواهد داد و درباره چیزی واسطه و شفیع نشوند مگر این که شفاعتشان پذیرفته است. علامه مجلسی (رضوان الله علیه) درباره امین بودن آنها بر نماز و روزه مردم، می‌فرماید: چون آغاز نماز و آغاز روزه و افطار ماه رمضان، با اعتماد بر اذان آنها می‌شود و اما در مورد امین بودن ایشان بر گوشت و خون مؤمنین، به چند وجه، توجیه نموده که بهترین وجه آن همین است که امین عرض و ناموس و اسرار آنهاست که تعبیر به گوشت و خون شده است.

این وظیفه همه مسلمانان است که ناموس دیگران را محترم شمارند و از چشم‌چرانی و نگاه‌های خائنانه پرهیز نمایند، اما مؤذنین که يك مأموریت شرعی موجب اعتلاء آنها و اشرافشان بر خانه مردم می‌شود. اگر در پی انجام این مأموریت، سوء استفاده نمایند، بسیار وقیح تر و دارای اشکال بیشتری است.

× پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید «من ملأ عینه من حرام ملأ الله عینه یوم القیامه من النار الا ان یتوب و یرجع» (108) هر کس چشمش را از حرام پر کند، خداوند در روز قیامت چشم او را از آتش پر می‌کند، مگر توبه کند و برگردد. قال عیسی بن مریم (علیه السلام) ایاکم و النظرة فانها تزرع فی القلب الشهوة و کفی بها لصاحبها فتنة (109).

از نگاه بپر هیزید زیرا نگاه تخم شهوت را در دل می‌پاشد و همین نگاه کافی است تا شخص را گرفتار بدبختی و فتنه کند.

در خطبه‌ای، رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: من ملأ عینه من امرأة حراماً حشاهما الله عز و جل یوم القیامه بمسامیر من نار و حشاهما ناراً حتی یقضی بین الناس ثم یؤمر به الی النار (110).

هر کس دو چشم خود را پر کند از نگاه حرام به يك زن، خداوند روز قیامت آن دو چشم را با میخهای آتشین پر می‌کند و داخل آن دو چشم را پر از آتش می‌کند تا از حساب مردم فارغ شود آن گاه چنین شخصی را به آتش جهنم می‌فرستد. این هم روایت دیگری تا معلوم شود وجه این که چهل سال اذان بی‌ارزش می‌شود، چیست و هشداری برای من و شما باشد (ان شاء الله).

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم): من تأملَ خَلْفَ امرأةٍ حتی تبین له حجم عطاها من وراء ثیابها و هو صائم فقد افطر (111).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر کس زنی را از پشت به دقت بنگرد بگونه‌ای که حجم بدنش را از روی لباس و رانداز کند، اگر در حال روزه باشد روزه‌اش باطل است.

اذان در اسارت

در زندان بغداد یکی از بچه‌های جانباز که وضع جسمی نامناسبی داشت برای نماز صبح ندای اذان سر داد اما هنوز به «اشهد ان لا اله الا الله» نرسیده بود که نگهبان زندان سر رسید و جویای مؤذن شد. برادر جانباز فوراً خود را معرفی کرد و نگهبان بی‌توجه به وضع جسمانی وی، او را زیر ضربات کابل گرفت تا این که بچه‌ها جلو رفتند و جسم مجروح و نیمه جاننش را به داخل آسایشگاه آوردند. مؤذن دوم یکی از برادران بسیجی به نام علی بود که صدای خوش و دلنشینی داشت، روزی از روزهای عید سال 68 بود که بچه‌ها از او خواستند اذان مغرب را بگوید. وقتی هنگام اذان شد، صوت دلربا و دلنشین اذانش در فضای اردوگاه پیچید. چیزی نگذشت که افسر عراقی و تعدادی نگهبان به داخل آسایشگاه ریختند. بچه‌های آسایشگاه به جرم خواندن نماز جماعت به چهار روز حبس محکوم شدند و مؤذن نیز به يك ماه زندان همراه با شکنجه محکوم گردید(112).

.....(Anotates).....

- (۱) تفسیر نمونه ج 4 ص 437
 (۲) بخش سوم این مجموعه ثواب اذان گویان مفصل خواهد آمد.
 (۳) پاورقی می نویسد: گوینده این سخن «گلاستون» از سیاستمداران طراز اول انگلیس در عصر خودش بود.
 (۴) تفسیر نمونه ص 439 به نقل از تفسیر قرطبی
 (۵) مستدرک الوسائل ج 4 ص 612 به نقل از تفسیر نمونه ج 4 ص 439
 (۶) بحار الانوار ج 84 ص 121
 (۷) بحار الانوار ج 84 ص 122
 (۸) مستدرک الوسائل ج 4 ص 40 در جلد 84 بحار الانوار ص 141 روایتی مشابه همین از معانی الاخبار نقل شده است.
 (۹) بحار الانوار ج 18 ص 317
 (۱۰) اروضه المتقین ج 2 ص 260 روایت در متن «من لایحضره الفقیه» است.
 (۱۱) مستدرک الوسائل ج 4 ص 62
 (۱۲) بحار الانوار ج 84 ص 51 به نقل از محاسن برقی
 (۱۳) مستدرک الوسائل ج 4 ص 75
 (۱۴) مستدرک الوسائل ج 4 ص 76
 (۱۵) بحار الانوار ج 84 ص 171
 (۱۶) مستدرک الوسائل ج 4 ص 63
 (۱۷) مستدرک الوسائل ج 4 ص 65 / قسمت آخر روایت را در مورد سوم قبلاً ذکر کردیم.
 (۱۸) عروة الوثقی مسأله 8 ص 606
 (۹) اروضه المتقین از متن لایحضره الفقیه ج 2 ص 260
 (۲۰) در بخش چهارم پیوستگی رسالت و ولایت را بطور مبسوط ذکر کرده ایم.
 (۲۱) این توجیه و تفسیر را علامه مجلسی در ج 84 بحار الانوار ص 143 آورده جز اینکه عبارات دو روایت با هم فرق دارد.
 (۲۲) روایت در جلد 84 بحار الانوار ص 131 از معانی الاخبار نقل شده (چنانچه ملاحظه می کنید ما به ترجمه ظاهر حدیث پرداختیم تازه در این ترجمه هم سعی کردیم از خود چیزی نیافزاییم).
 (۲۳) بحار الانوار ج 84 ص 140 عکرمه از ابن عباس پرسید چرا حی علی خیر العمل از نماز حذف شد. گفت «اراد عمر بذلك ان لاینکل الناس علی الصلوة و یدعوا الجهاد فلذلك حذفها من الاذان». چون عمر می ترسید مردم جهاد را رها کنند و به نماز روی آورند به همین جهت آن فراز را حذف کرد. علامه مجلسی در ذیل این خبر بیانی دارد که طالبین می‌توانند به آن مراجعه نمایند.
 (۲۴) همان ج 84 ص 134
 (۲۵) و 3 - همان ج 84 ص 116
 (۲۶)
 (۲۷) همان ج 84 ص 116 روایت از امالی شیخ طوسی
 (۲۸) میزان الحکمه ج 1 ص 82
 (۲۹) بحار الانوار ج 84 ص 174
 (۳۰) همان ج 84 ص 177

- ۳۱) دعائم الاسلام ج 1 ص 45 به نقل از بحار الانوار 84 ص 179) ممکن است منظور این باشد که برای درک جماعت اهمیت ندهد.)
- ۳۲) ثواب الاعمال ص 138
- ۳۳) «معنی» مدبصره و مد صوته» باید همین باشد طبق تصریح علامه مجلسی (رضوان الله علیه) بحار الانوار ج 84 ص 1
- ۳۴) مستدرک الوسائل ج 4 ص 18
- ۳۵) جعفریات ص 245 به نقل از مستدرک الوسائل
- ۳۶) مستدرک الوسائل ج 4 ص 20
- ۳۷)
- ۳۸) ۲ و 4 - مستدرک الوسائل ج 4 ص 21
- ۳۹)
- ۴۰) مستدرک الوسائل، ص 22 و حدیث شماره 1 در جامع احادیث شیعه ج 4 ص 629 نقل شده با مختصر تغییر لفظی
- ۴۱) 2 و 3 - مستدرک الوسائل ص 22 و حدیث شماره 1 در جامع احادیث شیعه ج 4 ص 629 نقل شده با مختصر تغییر لفظی
- ۴۲)
- ۴۳)
- ۴۴) بحار الانوار ج 84 ص 116
- ۴۵) بحار الانوار ج 84 ص 130 روایت شماره 22
- ۴۶) 3 - بحار الانوار ج 84 ص 154
- ۴۷)
- ۴۸) بحار الانوار ج 84 ص 155
- ۴۹) بحار الانوار ج 84 ص 155
- ۵۰) بحار الانوار / ج 84 ص 161
- ۵۱) بحار الانوار ج 84 ص 161
- ۵۲) بحار الانوار ج 74 ص 7
- ۵۳) سوره مائده آیه 3
- ۵۴) تفسیر نمونه ذیل آیه ج 4 ص 266 و می توانید تحقیق را از تفسیر المیزان ج 5 صفحات 178 تا ص 191 بجویید.
- ۵۵) بحار الانوار ج 84، ص 111
- ۵۶) تفسیر نمونه ج 4 ص 265
- ۵۷) احتجاج ص 83
- ۵۸) بحار الانوار ج 84 ص 112
- ۵۹) هدایت الطالبین ص 149
- ۶۰) عبدالرضا ابراهیمی کتاب در سال 1412 قمری در قم چاپ سوم شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.
- ۶۱) امالی ص 359 مجلس 88 و بحار الانوار ج 37 ص 295
- ۶۲) بحار الانوار ج 38 ص 319 به نقل از امالی صدوق ص 330
- ۶۳) بحار الانوار ج 22 ص 279
- ۶۴) این کتاب متعلق به یکی از علمای اهل سنت به نام عبدالله مراغی است که از علمای قرن هفتم هجری بوده به نقل کتاب شهادت ثالثه ص 6 و بنا به نقل صاحب کتاب نهضت حسینی ص 6 آیه الله کاظمینی در جواهر الولاية ص 380 راجع به اهمیت روایت «السلافة فی امر الخلافة» می نویسد: این کتاب در کتابخانه دمشق موجود است و هفتصد سال قبل نوشته شده است.
- ۶۵) اکمال الدین 404
- ۶۶) کمال الدین ص 402
- ۶۷) کتاب شهادت ثالثه ص 73

- ۶۸) روضة المتقين ج 2 ص 246
 ۶۹) نقل از کتاب هزار و يك نکته حسن زاده آملی ص 745
 ۷۰) عروة ج 1 ص 602
 ۷۱) سوره اعراف آیه 44
 ۷۲) سوره توبه آیه 3
 ۷۳) عروة الوثقی چاپ تهران که حاج سید هدایت الله مسترحمی آن را تطبیق نموده ص 601
 ۷۴) این موارد در بحث تشریح اذان به نقل از روایات ذکر شد.
 ۷۵) در این مورد امام خمینی و آیه الله گلپایگانی حصول فاصله بوسیله نافله را موجب خواندن اذان می‌دانند.
 ۷۶) سقوط رخصت را آیه الله گلپایگانی و امام خمینی در مطلق جمع عزیمت می‌دانند که ترك اذان نماید حتی در عصر جمعه و عشاء مزدلفه.
 ۷۷) فاصله با دو رکعت نماز را اغلب فقها در مورد غیر نماز مغرب مستحب می‌دانند.
 ۷۸) این قسمت را اغلب فقها در مورد ترك اقامه مخصوصاً اگر قبل از قرائت یادش بیاید رجوع را جایز دانسته بلکه خالی از قوت نمی‌دانند از قبیل امام خمینی، خویی، میلانی (اعلی الله مقامهم).
 ۷۹) در این مورد امام خمینی می‌گوید این نظر اقوی است.
 ۸۰) بحار الانوار ج 84 ص 152 و 153.
 ۸۱) بحار الانوار ج 84 ص 152 و 153.
 ۸۲) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دو مؤذن داشت اول بلال دومی ابن ام مکتوم که نابینا بود. او قبل از اذان صبح اذان می‌گفت اما بلال هنگام اذان، به همین جهت حضرت می‌فرمود: وقتی بلال اذان گفت دیگر نخورید و نیاشامید. بحار الانوار ج 84 ص 117.
 ۸۳) بهجة المقال در شرح زندگی بلال ج 2 ص 220
 ۸۴) این روایت از بهجة المقال است ص 423، اما محدث قمی در تحفة الاحباب (لفظ بلال) از سبط بن جوزی عین همین روایت را نقل کرده است.
 ۸۵) بهجة المقال ج 2 ص 426. من لا يحضره الفقیه ج 1 ص 297.
 ۸۶) بهجة المقال ج 2 ص 427
 ۸۷) بحار الانوار ج 22 ص 338.
 ۸۸) اشاره به آیه مباهله است «فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» سوره آل عمران آیه 54.
 ۸۹) المستدرک سفینه ص 376.
 ۹۰) بحار الانوار ج 22 ص 142.
 ۹۱) در کتاب یاران پیامبر لفظ بلال می‌گوید صدای بلال که بلند شد بتهای خانه خدا فرو ریختند (به نقل از بحار الانوار).
 ۹۲) بحار الانوار ج 21 ص 133.
 ۹۳) بحار الانوار ج 84 ص 116.
 ۹۴) اعلام الوری ص 78 و 77
 ۹۵) از تاریخ کامل ابن اثیر (ج 2 است).
 ۹۶) عروة بن مسعود ثقفی یکی از آن دو نفری است که در سوره زخرف آیه 31 «و قالو لولائزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم» چرا این قرآن بر یکی از دو فرد بزرگ این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشد که آن دو نفر طبق تفسیر بیشتر مفسرین ولید بن مغیره از مکه و عروة بن مسعود ثقفی از طائف بود. عروة بن مسعود همان کسی است که در صلح حدیبیه میانجی بین قریش و رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. او گفت من پادشاهان و فرمانروایان زیادی دیده‌ام اما هیچ فرمانروایی را ندیده‌ام به اندازه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) یارانش او را احترام کنند.
 ۹۷) سیره ابن هشام ص 182. کامل ابن اثیر ج 2 ص 187
 ۹۸) مروج الذهب ج 2 ص 341
 ۹۹) سیره نبوی مطهری ص 96
 ۱۰۰) انفس المهموم ص 287

۱۰۱) احنوط کافوری است که به محل‌های سجده مرده از قبیل پیشانی، کف دست و روی زانوان و سرپنجه‌پا می‌مانند.

۱۰۲) بحار الانوار ج 87 ص 279

۱۰۳) یارب امتی امتی هون علیهم الحساب

۱۰۴) شاید منظورش حسن بصری باشد.

۱۰۵) نقل از کتاب مناقب ابن مغزلی که از نویسندگان اهل سنت است.

۱۰۶) کتاب ایمان کامل ص 210 نوشته مرحوم دستغیب رضوان الله علیه.

۱۰۷) بحار الانوار ج 84 ص 124

۱۰۸) بحار الانوار ج 76 ص 334 و مستدرک سفینه لفظ نظر

۱۰۹) بحار الانوار ج 78 ص 284

۱۱۰) بحار الانوار 76 ص 366

۱۱۱) مستدرک سفینه ذیل لفظ نظر.

۱۱۲) کتاب داستانهای نماز ص 120 و 121